

۰۳۱

۳۶۴

سی







الجلس الاول

بسم الله تعالى اشأند

چون در معرفت جلال احد که غرض از خلقت در حسن

میباید انزکب و سرائل مبطوط قدیر الخالق

مختصه افضل از توحید فضل البرهان در خلقت

بنظر رسید زیرا که مشتمل است بر حواله انوار

الاولی و براهین اقناعیه خلق قدیر و متین

بر مرتب فائزین باهمال و منکر قدیر و متین و غیره

که از وی در همان بوی است الا ما و بحق فاطمه جعفر بن محمد

نوا و انوار علامه مجلسی قدس الله نفسه الزکیه و فرمود بوند

کسی در حدیث این کج خلقی و کوه قیمتی برپا بوند و ان فایده

استحیاء و توفیق آریانی شامل حال که شتگان بوی کسری

الجلس الثانی کشته از حجاب کون بسعد عیاف و طهور رسید پس شکر بطور

دزد کرد و از سر این نعمت عظمی و غنیمت شمران ضبط از کوه

جبر در خلق سما و شمس کردن با بر جمیع فرق انا انوار و در بیان حکمت

و قدر و بجز و یکل عوالات و محمل و فضا است انا افاضان شد

و براهین و حجت متین حاشیه بر کتب و تفسیر اول و ثانی و بعضی

و بر و مراجع و آثار العواید و افضل و در بیان مثل و با و بر

جمله حکیمان و غیره رسید و حدیث حضرت و سرائل و غیره

حکمت و تدبیر از آن حضرت در این مجلس چایو

الحمد لله

شد است باین

مها الدین رفیع

متن و حاشیه

چهار حدیث است

اول

بیان حدیث کبیر

زبان در سوال

نفس و بیانی

حاشیه مجلس اول

مترجم شد

الثانی

حدیث فضیل

عن کثیر فاعرف

سأله عن علمه

الثالث

حدیث محمد بن عبد الله

و رسید حدیث

فأمر علی بن الله

حال طفولیت

و شوال است

الرابع

حدیث ابو ایوب

و علامه اشک

حسن عسکری

با و فرمود

حضرت قائم

ع



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هاديانا الى توحيدِه بصفوة ونبوة محمد
المفضل على عبده وعترته الاكرم من المخصوص بلطفه قديمه
وجديده عليه وعلمهم من الصلوات والتحيات ما يلق بلطفه
ومزيد له لا يعد فاصلا زبيل عالى ومفاخر ابن الواصل الى رحمة
الله وغفرانه محمد باقر بن محمد تقى صانعهما الله من المعاشرة والوح
ضماير نجسته سره مراد ران ايماني مينكار و كچه چون حديث شريف
كه در اشيات صانع فدير و توحيد و ساير صفات كاليه او جل شأ
وتعالى سلطانة وعظم بهانه شيخ جليل مفضل بن عمر جعفي كمان

خواص اخیار اصحاب و محرمین امر و جناب سید اخیار و سلاله
اطهار امام المغایب و المشارق ابی محمد الله جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام صلوات الله علیه بود از آنحضرت روایت کرده
شده مشتملست بر دلایل ساطعه بر ابطال مذاهب ملاحده
فابلین بتعطیل و افعال و شوبه بدامال و براهین فاطحه بر اثبات
وجود و علم و قدرت و لطف و حکمت قادر و الجلال و جخواست
بر بیان غرایب حکم و مصالح که حکیم علیم در خلق آسمان و زمین و
کواکب و نباتات و عناصر و موالید از انسان و حیوان و جمادات
مرعی داشته و بنای نظام عالم کبر و صغیر را بر آن گذاشته و نشان
مضامین و وثائق براهینش شهادت میدارد و میدهد که از منبع
وحی و الهام جاری گردیده و از مطلع انواع علوم سید الشان علی بن
طاووس نور الله ضریحه بر حقیقت شهادت داده و کافه شیعیان
در تقویت یقین ایقان و ایمان بان محتاج بودند و اگر اهل عجم عیناً
عدم معرفت لغت عرب از منافع بینه و قواعد جلیله ان محروم بودند
و ایضاً بفصلی از فقرات کثیر التمراتش محتاج به تبیین بودند و انرا
بافت فارسی ترجمه کردم و در بعضی از مطالب ان فی الجملة متعرض
توضیح و تنقیح شدم تا از این خورشید پیر هدایت که از افق امت

طالع آید و از جویبار اسرار که از منبع علوم سید ابرار و ائمه
اطهار صلاوات الله الملائک اغفار جاری شده کافه طالبان ذکا
تحقیق و مقننسان انوار توفیق را بهره شامل و نفع کامل حاصل
کرد و چون میسر این امر جلیل القدر را از برکات بلام نهایت عهد
نخسته سلاطین زمان شایسته سلطان افاق و ملاذ خواہین
باستحقاق مالک بمالک قلوب اهل عرفان سالک مسالک
اصحاب یقان پادشاه معنی بصورت بانی مبان ملک ملت
گشت زاد امال همگان از جہ اول و اناصل سنخایش سیراب و صغیر
عند لب خوش الحان خامه عدالت نکارش غم و الم در خاطر خانایا
اب تیغش طراوت انهار خاطر دوستان جو د بخش جوی ملک و دین
برق شمشیرش الت حیوة مخالفان بدایین و بد کر عطایش دستان صد
درا نشان و بوصف سنخایش لب ریاض و زبان لطف بی پاپانش مهر
سوزان مانند خند برق و کرہ ارقومان کشاکش کف دریا نوالش
سحاب مزروع امال خرم و خندان در عهد ها یونش تیغ خلاف از بنام
کینه برکشید که چون بید بر خود بلرزد و در جویبار اتفاق کلام
سرب بالا کشید که نعمان چون کل بر نخل و گدشته های دلعیان
رفعتشان که در استان رفیع البیدایش بلند کردید پاکف انجند

وتمجد وفضل
بسم الله الرحمن الرحيم
روى محمد بن سنان قال
حدثني الفضل عن حماد
كنت ذات يوم بعد العصر
جالسا في التوضيحين
الغبر والمبرز فاستفكر

فما خسر الله به شيئاً
فضلته وعظم منزلتي
من الامم وما يجهلون
به سبحانه مما لا يعلمون
وما افقدوا لخطاه وشراف
عليهم من الشرف والفضل
والعز والمجد

حکایت فضیل بن ابی العوجاء که است

که بیان قبر حضرت رسول و بزرگان خدایت است من تفکر
میفردم در آنچه حق تعالی مخصوص کرد اینده است بآن سید
از شرف فضایل و آنچه بخشیده و عطا کرده است مشرف است
است و بایان از آنچه عنیدانند آنها را بجهنم و رامت و جاهلند و
عنیدانند آنچه حق تعالی با و عطا کرده است از فضیلت و عظم
منزلت و بزرگی مرتبت و این فکر بودم که فاکاه ابن ابی العوجاء
که یکی از صلحاء انزلیان بود آمد و نشست و جای که من کلام او را
میشنیدم چون قرار گرفت مردی از اصحاب آمد و نزدیک نشست
پس ابن ابی العوجاء اشاره کرد بضمیمه مقدس حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و گفت تحقیق که صاحب این قبر بکمال مراتب
عزت و جمیع خصلتها که در او مجتمع گردیده و در همه احوال منزلت
و تضاعف میابجا میدارد و فیکش گفت که او فیلسوفی بود که دعوی
مرتبه بلند و منزله او چند کرد و برای اثبات آن معجزه چند آورد
که بر عقلها غالب شده و فهم در آن گم شده و خرد ها در دریا گما
تفکر فرورفتند و بازمانده بر گشتند و چون استیقامت کردند دعوی
او را عقل و فصاحت و خطبات داخل شدند و درین اوج فوج پس
مقرون گردانید نام خود را در اذان که ندا میکنند بآن در صومعهها

في الدنيا والمنطق
 الفطري واللبس
 واتق على في باب
 من العقول ومثلها
 فيها الاطلاع وغايتها
 الباب على طلبة العلم
 في بجا والفكر في حق
 خاصات ومجرب
 فلما استجاب للدعوة
 العقل والنطق

في دينه اذ دخل الناس
 اسم باسم فاموسه
 فضا يفتقروا على
 رؤس الصوامع في
 جميع البيوت والواحد
 التي انفتحت لهدايتهم
 وعلت عما طهره وظهر

فَاذْكُرْ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ
 اَحَدًا بِجِيفَتَيْنِ مِنْ تَحَالُفِ الصَّدَاقِ
 مَا لَيْسَ لَكَ بِجَارٍ فِيكَ
 وَلَقَدْ سَمِعَ مِنْ كُلِّ مَنْ لَمْ
 ارْتَضَ سَمْعًا لَمْ يَكُنْ
 فِي مَطْلَبِنَا وَلَا تَقْدِيرِي
 جَوَانِبًا وَأَنْدَامًا لِيَمِ
 الْخَافِلِ الْخَبِيرِ
 نَمَقَ وَلَا يَكُنْ
 نَمَقَ وَلَا يَكُنْ
 نَمَقَ وَلَا يَكُنْ
 نَمَقَ وَلَا يَكُنْ

فَمَا أَجَحَّتْ غُلُوتُ
أَنْظَارِ الْمَاوِ عَلَى نَبِيٍّ
وَمَا لَتْ عَلَى تِلْكَ الْبَيْلَانِ
مَنْ عِنْدَهُ دَخَاسٌ رَا
حَلَى غُلَاظِ الْفَضْلِ فَهَوْنٌ
وَيَحْيِي بَيْنَهُ الْمَلِكُ وَنَفْسُهُ
وَيْسَى بِنِ الْيَمْعْرِ فَهَوْنٌ
بِغْرِ الْمَاوِ مَا يَحْيِي الْبَحْرُونَ
وَالْبَقُولُ الْمَاوِ زَمَلُ
وَيَعْرِذَاتِ الْقَدْرِ وَالْجَوُونَ
وَالْبَحْرُ الْمَشْفُوعُ

افادتك ان انا
 شيخك في كل شيء
 معك في كل شيء
 الشكر لك في كل شيء
 والمطاف في كل شيء
 فاما في كل شيء
 فاما في كل شيء
 فاما في كل شيء

اللاطف والكنز و
المال بين المال والشيء
يخرج البها ولا يستغنى
عنها ووضعت على
ذلك موضعها على
من الشايب بن جعفر
فغايها

الحال يورثه
الله عليه بمحض نفسه
الثاني بين وفقهه لتأمل
الخالق في صنعه
على الخلقة والوقوف
الشديد في صواب التعمل
بالدلالة الفاضلة
على سائرهم ان يكمل
الله كماله على ذلك
يرغب اليه في الثبات
عليه والسادة من فاضل
ونظام

ان العالم مخلوق يتغير
 هذا دلالة واضحه على
 مصالحه ومنافعه في
 انهم ان مصروفه في
 مهيأه لما به وصون
 من فضول النبات
 البيت والمحل جميعا
 الانسان كالمملك ذلك
 نشانه على

خلق الانسان فاجزاه الى اجزاء
 منتهى ما يقدر به العقل والوجدان
 ذلك ما يدرك به العقل والوجدان
 انتم وهو مجموع في خلقه
 ثلاث ظلال البطن وخلق
 الرحم وظلال المشيمة
 حيث لا يولد منه
 في طلب غذاء ولا دفع
 اذى ولا امتصاص
 منفعة ولا دفع مضرة
 فانه يجري اليه دم
 الحيض ما يغذوه

زیرا که چون انتظام اجزای عالم وارد تباط آنها میگردد بکری و اختیاج
 برای یکدیگر معلوم شد ظاهر شد که لازم یکدیگر اند و برهما
 ثابت شده است که متلازمان یا مبداء یا احدیما علت یکدیگر باشند
 یا هر دو معلول یک علت باشند و چون اجزای عالم هر یک ممکن
 و بعدت نخواهند بود که هر یک علت منتهی شوند و لیکن
 عقل و وجدان خود حکم میکنند که علت یک نظام شخصی یک
 کس میباشد و اگر در خانه دو کدخدای باشد احوال خانه محل میشود
 چه جای این عالم کبر و لیکن عالم کبر نظیر عالم صغیر است که
 انسان باشد و فرجه در عالم کبر است و عالم صغیر نظیر آن هست
 و چنانچه بدیه حکم میکند که در بدن انسان دو نفس مدبر نیست
 هم چنین حکم میکند که در این عالم دو مدبر نباشد و در تطبیق
 اجزای عالم صغیر عالم کبر از آن اول عبرتها کتابها نوشته شده و این
 توجه کنایه اش ذکر آنها اند و پس فرمود که ابتدا میکنم ای فضل با کردن
 خلقت انسان پس عبرت گیر از آن اول عبرتها اند باینست که حق تعالی
 در جنین میفرماید روح در حالیتی که او بحریت در سه ظلت تاریکی
 شک و تاریکی روح و تاریکی چو دان در هنگامیکه او را چاره نیست در
 طلب غذای و نه در دفع اذیت و بلای و نه در جلب منفعتی و در دفع

که فیدانت و در میشد را و غریبی که مانند آنها مشاهده
 نکرده بود از اختلاف صور عالم و درغان و چهار پایان و غیر آنها
 ساعت بساعت و روزی و روزی بگز برای این از خاک کسیکه
 او را اسیر کنند و از شهری بشهری برند و او غافل باشد مانند
 و الم و حیران او را وحشتی میباشند با آنکه اوضاع شبیه بانها را
 بینا و دیده است و کسی که در کودکی و نادانی اسیر کنند سخن و
 ادب خود تر می آموزد از کسی که در داناتی و بزرگی او اسیر کنند و بخ
 اگر غافل متولد شود مدتی در خود خواهد یافت از آنکه نتواند برافتر
 و او را بر دوش ببرد و درختها بچید و در کوهاره خوابانند و بر دوش
 جامه افکنند و حال آنکه ناچار داشت برای این امور برای دفعه بد
 و معلومی که در اعضای و است در هنگام متولد شدن و ایضا
 اگر دانا و کامل و دانا متولد میشد آن بشری و وقتی که کودک را در
 دهن میباشند او را که است بود که اول بدنیای میدادان و غافل
 است از این اهل دنیا در از هستند و اشیا را ملاقات میکنند
 باز همن ضعیفی و معرفت ناقص و در وزیر و فاندك بلندك در دین
 هیچ چیز هم حال و معرفتش نپار میشود و با مور و غریب الفش میگرد
 بر احوال مختلفه معناد میشود و بتدریج از حد فاضل حیرت بر مرتبه

من الظلم ما یجوز الی الاشیا من حیث الی
 لا یحفل من صانعها و لا یحفل من صانعها
 من الظلم ما یجوز الی الاشیا من حیث الی
 لا یحفل من صانعها و لا یحفل من صانعها

و محبت و محبت و محبت و محبت
 و محبت و محبت و محبت و محبت
 و محبت و محبت و محبت و محبت
 و محبت و محبت و محبت و محبت

حکوه نهی و الامور
 عاقل و زان و بکر و نکر
 من المصلح بالاولاد
 البینه و الامور
 الامور و الامور
 الامور و الامور
 الامور و الامور

من الظلم ما یجوز الی الاشیا من حیث الی
 لا یحفل من صانعها و لا یحفل من صانعها
 من الظلم ما یجوز الی الاشیا من حیث الی
 لا یحفل من صانعها و لا یحفل من صانعها

من المشاهدة هو

مَنْ بَطَلَ مَقْدُودَهُ
بِرِيٍّ مِنْهَا مَا لَا يَحِلُّ لَهُ

قوله اطفال باصمعي واطفالي

میرسد که بعقل خود تصرف و تدبیر نماید و امور و یا شی خود را
در صورت میسر و از اینها که مشاغل و بنایید و بس و غفلت
کردن و بطاعت معصیت مکلف میشود و ایضا اگر در چنین
عقلش کامل و اعضایش قوی بود و در کار خود مستعمل میشود
حلاوت تربیت و از اینها که پدر و مادر و اگر در
تربیت فرزند است بعمل نمی آید و حکمتی که در این تربیت است که
بعد از احتیاج پدر و مادر و تربیت ایشان مکافات حقوق با او
میکنند بر طرف میشود و پدر و فرزند با یکدیگر الفت نمیکشند
نیز که فرزندان از تربیت و محافظت ایشان مستغنی بودند پس
در همان ساعت که متولد میشوند از ایشان جدا میشوند و
کسی پدر و مادر خود را نمیشناسد و نمیتوانست اخترازی که از فک
و خواستکاری مادر و خواه و محرمان خود و کمتر قیاحتی بلکه شبنم
و قیاس تواضع است که اگر با عقل از شکم مادر بیرون آید خواه مادر
چیزیکه حلال و نیکو نیست شنیدن آن یعنی عورت مادر یا غنی بدین
چگونه هر امری از امور خلقت را از داشته و انهایت صواب و حکمت
و خالی گردانند خورد و نبرد و امور را از شواب خطا و ذلت بشناسند
ایمفضل منفعت که از اطفال را میداند که در دماغ اطفال و طبع

افلا ترى كيف انهم
من اهل الجنة
وقد قيل في الجنة
ما ينضروا الا الاطعم
من البكا من المنفرد

ما ظلم ان فلاح متغير
ان يغيب فيهما
ويعود على ما كان من
العلماء وعلماهم
جليله وعباده
ذخاير البصير وغيره
انفلت الكوطوب من
ذلك

ما من شيء الا وله فضل
 والفضل لا يوزن بالكم
 وما لا يوزن بالكم
 فهو افاض بيان لا يسهل
 وتبين بيان في الامور
 مست

المناظرة بين الحكماء
رواية وصية جليلها
رواية الأشمل وكذلك
جميع الاعضاء انما هي
باعتبارها في انفسكم
فما قد قد قالوا
ان قوماً يسمون انفسهم
من فعل الطبيعة قوماً
طبيعة السلام سلموا
اهي شيء كعلم
نفس

وكان في فعلها لها فائدة
من الصواب في العمل
هذا الفعل
وكان في فعلها لها فائدة
من الصواب في العمل
هذا الفعل

[illegible][illegible]

[illegible]

بين وبيننا لا يملك
منه شيء من
الشيء من
الشيء من
الشيء من
الشيء من

المعظم والكبير والفاضل والعال
فإذا احتج بالحق على جميع أعضاء
الهيئة على شكله وحيث
لا يمكن بل ولا يتعذر الحان
أو يتوفر مدته قبل ذلك
حل هذا من الجنب الثاني
والجانب الأول من مفضل الإنسان
الخاصة بالإنسان

نحوه انباشت آنها را در یک
 نظر میسر نیست بلکه در هر
 یکی از اعضا باید که
 به مقتضای محل و کار
 آنها در بدن قرار
 گیرد و این را
 میگویند که
 اعضا در بدن
 به مقتضای
 کار خود
 قرار میگیرند

شبه اشیا را میباید دید و دیده را در اعضای پایین تر قرار داد
 مانند دستها و پاها که آنها را بر سر و پاها را بر پاها قرار دادند
 علتی در آنها حادث شود و در اعضای وسط بدن قرار دادند
 که پیشتر که در شوار باشد بکار فرمودن آن در دیدن اشیا
 چون هیچ موضع از برای این مناسبتر از سر نبود در آنجا
 قرار داد که از همه اعضا بلندتر است و از صومعه گردانیده برای
 چنگانه که محسوسات چنگانه را در آن نماید و از آنجا هیچ اشیا
 از او فوت نشود پس چشم را افزود که رنگها را دریابد اگر دیده نمیبود
 که رنگها را احساس نماید خلق و رنگها بیفایده بود و سمع را برای
 ادراک صداها افزود که صدا میبود و گوشت نمیبود که بشنود افزود
 صدا این نفع بود و هم چنین است سایر حواس اگر محسوسات میبودند
 و حواس نبودند خلق آنها بیفایده و از آنجا نبی نیز چیزی است و اگر دیده
 میشود و صاحب رنگ که دیده شود نمیبود دیده را فایده نبود پس
 نظر کن که چگونه شر چیز برای چیزی افزیده و برای هر حاسته محسوسه
 و برای هر محسوسه حاسته مقرر ساخته و اینضا در هر حسی امری چند
 مقرر کرده که متوسط باشند میان حاسته و محسوس که احساس
 بدون آنها حاصل نمیشود مانند روشنی و هوا برای دیدن و شنیدن

و اگر کسی بگوید
 اینها را چگونه
 میگویند که
 اعضا در بدن
 به مقتضای
 کار خود
 قرار میگیرند
 بگویند که
 اعضا در بدن
 به مقتضای
 کار خود
 قرار میگیرند
 بگویند که
 اعضا در بدن
 به مقتضای
 کار خود
 قرار میگیرند

اینکه اعضا در بدن
 به مقتضای کار خود
 قرار میگیرند
 بگویند که
 اعضا در بدن
 به مقتضای کار خود
 قرار میگیرند
 بگویند که
 اعضا در بدن
 به مقتضای کار خود
 قرار میگیرند

والمجادرة والخصومة
التي انما هي من شدة التعلل
بشيء لا يكون له سبيل
فلا يقدرون ان هوى اليهم
من النظر الحسن والعقول
فلا يفقهون بين الايمان و
مقتضى ولا يصبر على ما بينهم

[illegible][illegible]

در اعضا که طایفه و جنس ازین اعضا
 در اعضا که طایفه و جنس ازین اعضا
 در اعضا که طایفه و جنس ازین اعضا

دندانهایش و میختر سین را چنانچه باید نمیتواند گفت و کسیکه
 لبش افتاده قواد درست نمیتواند ادا کرد و کسی که زبانش سنجیده نشد
 را واد درست نمیتواند ادا نماید و کرد و شبیه ترین چیزها باد و از آنجا
 حروف و اصوات نامی انبانی است هر که چیزی شبیه است به
 و شش شبیه است با بنانی که باد و در آن میکنند و عضلاتی که
 شش را میگرداند تا صدای بیرون آید مانند انکشتن است که بر آن
 ابنان میگردد و در آن داخل شود و باد و در نامی و لپها و دندانها که حروف
 لغات را تقطیع میکنند مانند انکشتن است که پیانی بر دهان
 میگردد و از آنجا صدای آن با لسان مختلف میگردد و در آن چندین
 خروج صدای و اما تشبیه کردیم بنای انبانی برای شناساندن
 اما در حقیقت نشانه را باید تشبیه با روات صوت کرد زیرا که آن مقصد
 است بر این و این از آن برخاسته و آن مخلقت صدای است و این تکیه
 مخلوق که از صنعت خالق بر داشته پس خبر دادم و تو را بمنافع که این
 اعضا را هست و صنعت کلام و استخراج حروف و در این اعضا با
 این منافع که مذکور شد و منافع دیگر است پس آنچه برای آنکه نسیم
 از منافع بیشتر برسد و مزایای آن را بدانی باشد برای این بان
 نفس که پیانی پیوسته بر آن وارد میشود که اگر اندک و فانی از نسیم

و این که در اعضا که طایفه و جنس ازین اعضا
 و این که در اعضا که طایفه و جنس ازین اعضا
 و این که در اعضا که طایفه و جنس ازین اعضا

در اعضا که طایفه و جنس ازین اعضا
 در اعضا که طایفه و جنس ازین اعضا
 در اعضا که طایفه و جنس ازین اعضا

من سقظت شفتت من شغل الی و
 من سقظت شفتت من شغل الی و
 من سقظت شفتت من شغل الی و
 من سقظت شفتت من شغل الی و

جس شود و بدل نرسد البته ادوی هلاک میشود و زبان مرگ
 مخلف را میچشد و میان آنها میترسند که کدام تلخ است و کدام
 شیرین و کدام ترش است و کدام ترش شیرین و کدام ابله شود
 و کدام شیرین و کدام کندیده و کدام پاکیزه و یا این منافع زبان
 با و دلیست بر فرو بردن طعام و آب و دندان را خورده میکند
 هلاک را که اسان شود و فرو بردن آن و دندانها با این منافع و این
 باندیست برای آنها که از دندان دهان نگاه میدارند و آنها را که
 سنت میشوند و بنیاد بر دین است که بر این است که کس که دندان
 افتاده است بخون بپزد که به آنها شست و عطر کنند و بلبها بدهند
 آب را که بتدریج و کاه و اسان شود که اگر بیک دفعه داخل شود
 کاه و بند میشود یا اندر و نرا بجر و ح میگرداند با این منافع لبها
 بمشابه دی در است که بر دهان بسته میشود و دندانها را نگاه میدارند
 عی کشاید و هرگاه نخواهند می بند پس دستنی که با پنجه و صف
 کردیم برای تو که بر هر یک از این اعضا چندین منفعت عظیم است
 عیش و چنانچه بیک است برای چندین عمل بکار آید مانند قیسه
 فسادیکه برای تراشیدن چوب و کندن زمین و غیر آن بکار میروند
 و اگر بدماغ و مغز می که در است برای تو کشوده شود و خواهی دید

کلیه منافع الی
 علی التی فی حق
 الشیخ فی المنافع و الشفا
 و الاستقامتی و تصویح
 الامور و صحتها
 کلیه منافع الی

و من سقظت شفتت من شغل الی و
 من سقظت شفتت من شغل الی و
 من سقظت شفتت من شغل الی و
 من سقظت شفتت من شغل الی و

من سقظت شفتت من شغل الی و
 من سقظت شفتت من شغل الی و
 من سقظت شفتت من شغل الی و
 من سقظت شفتت من شغل الی و

مؤلف

الطعام والمشروبات
التي لا تضر ولا تنفع
الطعام حتى يظن
يسهل على السائح
وهو في ذلك كما
للسفينة مستأجرة

قوله عمنها من رانخل
فموا عتبك لك طابك
ترى من سقطت اسنانها
من تحت الثناب
وبالشفيعين قوت ثقتك
ببزي يصيل

ان كل واحد منكم
 رصفا من رصفنا
 الاغصاء يتصنفون
 نقيسهم المجرى من
 رصفنا

اینکه از خاک و آب و آتش و خاکستر
 و از اینها و از اینها و از اینها
 و از اینها و از اینها و از اینها
 و از اینها و از اینها و از اینها

دو یا اینکه برای آنکه از خارج پختی بران وارد نشود که موث
 براحتان کرد که در خلق و منفذ قرار داده که یکی محل بیرون آمدن
 صدمه و نفس باشد که آن حلقوم است متصل است به معده و
 غذای بمعده میرساند و در حلقوم سرپوشی قرار داده که در هنگام
 خوردن مانع شود طعام را از آنکه بشش برسد و ادوی با هلاک
 کند که بشش را باز زن دل قرار داده که پیوسته در حرکت است و آن را
 سستی هم نمیرسد و باز غمی نیست بد برای آنکه حرارت در دل جمع
 نشود که از میرا غلظت کند که برای سنا فند بول و غایط مانند پیدا
 که در دهان گیرند و میباشند قرار داده که هر وقت که خواهند بر هم
 او را در هر وقت که خواهند بیکشایند که آن دو فضله دفع شود
 و اگر چنین نبود همیشه این دو فضله جاری و متفاطم بود و قدر
 عیش وادی فاسد میشدادی چنانچه از این بختها را وصف تواند کرد که
 آنچه حاصل نمیکند زیاده است از آنچه کرده ایم و آنچه مردم نمیدانند
 بدیشتر است از آنچه میدانند که معده را عصبانی و زهرمایت صلا
 کرد اینده برای آنکه طعامهای غلیظ را هضم تواند کرد و که چاک را
 نرم و نازک کرد اینده برای آنکه قیول نماید خالص لطیف غذا را
 تا آنکه در اینجا هضم دیگر باید لطیف تر از هضم معده دیگر باشد

اینکه از خاک و آب و آتش و خاکستر
 و از اینها و از اینها و از اینها
 و از اینها و از اینها و از اینها
 و از اینها و از اینها و از اینها

الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة والسلام
 من بعد من نبي
 محمد وآله الطيبين
 الطاهرين

اینکه از خاک و آب و آتش و خاکستر
 و از اینها و از اینها و از اینها
 و از اینها و از اینها و از اینها
 و از اینها و از اینها و از اینها

[illegible]

غاوارا با کمان میبری که بی بند بتری و مقتدری که علیه چنین امری
 مشتمل اند بر انواع حکمتها و حکمتها را بعد از تو افلاک و کلا و طاعت
 نمیشود مگر از خطا و نفاق و یک عالم است با مشیای پیش از افلاک
 آنها و هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و لطیف و مجرب است
 فکر کن ای مفضل چرا مقصود از ادوار میان توهای استخوانی
 که دایره تا اثر اخلاقی نماید که ضایع نشود چرا خون سالم دارد
 و کما محسوس کرد دایره است مانند آب که در ظرفها جاد دهند
 مگر برای آنکه خطا نماید از آنکه از بدن بیرون نرود یا بجایها که
 بناید جاری نشود چرا ناخنها و ادرار و ادرار افکندن قرار داده
 است مگر برای آنکه فکاه دارد آنها و او میباید شده و کما
 میان کوشش بر پیوسته قرار داده مانند دندانها و دهنها مگر برای آنکه
 او اندانیماری شود و پیوسته کوشش حاصل قوه سامع است
 و سکون نشان شکسته شده یا شد که بان برده جراحی و خردی
 نرسد چرا خدا این کوشتن برانها و نشستن کاهشن قرار داده مگر
 برای آنکه در نشستن از او خردی میباید کسی که بد نشد و بیماری
 غیر آن کاهیده شد باشد که چرخه حایل نباشد میان او و زمین
 که در بخت زمین با وضو نرسد از او میکشد که دایره است

[illegible][illegible]

از حیاتی که هزاره مکر کسی که او را برای تناسل افزاید و کما و در انسل
 آورنده افزاید مکر افکند مکر او را صاعقه می و از و فرار داده که
 برای او و ما محتسب لسنل نماید کی داده است و الاث و الاث و الاث
 آنکه کار کن افزاید و کی و را کار کن افزاید مکر آنکه او را محتاج کرده اند
 و کی او را محتاج کرده اند مکر آنکه اسباب دفع حاجت و دامیه
 کرده اند و کی او را بفهمیدن میان سایر حیوانات مخصوص کرده اند
 مکر آنکه او را مکلف کرده اند پادشاه عمل نیک و بعد برای او مقرر کرده اند
 و کی با چاره بخشیده مکر آنکه او را قوه چاره عطا کرده مکر آنکه چاره
 بر او تمام کرده و کی متکفل اموری چند شده که چاره اش را نمی رسد
 مکر آن خداوند که بنی نایت شکر نعمت های او نمیتوان رسید فکر کن
 مقد بر نماید اینچیز برای تو و وصف کردم ایابی صافی چنین امور حال
 میتواند شد چنین کارخانه منظم میتواند بود و بشارك الله ههنا
 يصفون اي مضطربون وصف میکنم برای تو احوال را که در
 چند ران هست مقابل سورانی چند که در شش هست که با دزن
 دلاست که اینها مقابل یکدیگر غافلند هر انچه نسیم نفس بد
 نمیشود وادی هلاک میشد یا بتو میگوید محتاج فکر و افکار
 که این قسم امور بدین قدر هر چه حکم بعمل آید یا عقل خود هیچ

از حیاتی که هزاره مکر کسی که او را برای تناسل افزاید و کما و در انسل
 آورنده افزاید مکر آنکس که او را صاعقه مل و از زو و فر داده که
 برای او و ما محتسب لسل نماید کی داده است و الا ان عمل
 آنکه کار کن افزاید و کی و را کار کن افزاید مکر آنکه او را محتاج کرده اند
 و کی او را محتاج کرده اند مکر آنکه اسباب دفع حاجت و دامپش
 کرده اند و کی او را بفهمیدن میان سایر حیوانات مخصوص کرده اند
 مکر آنکه او را مکلف کرده اند پادشاه عمل نیک و بعد برای او مقرر کرده اند
 و کی با چاره بخشیده مکر آنکه او را قوه چاره عطا کرده مکر آنکه چاره
 بر او تمام کرده و کی متکفل اموری چند شده که چاره اش را نماند
 مکر آن خداوند که بنی نایت شکر نعمتهای او نمیتوان رسید فکر کن
 مقدّم بر خداوند آنچه برای تو توصف کردم آیا بی صافی چنین امور حال
 میتواند شد چنین کارخانه منظم میتواند بود و بشارك الله ههنا
 يصفون اي مضطرب انون وصف میکنم برای تو احوال را که در
 چند ران هست مقابل سورانی چند که در شش هست که با دزن
 دلاست که اینها مقابل یکدیگر غافلند هر انیم بنیم نفس بدل
 نمیشود و ای هلاک میشد یا بتو میگوید صاحب فکر و افکار
 که این قسم امور بدین قدر هله و چکه بعمل امیدا یا عقل خود هیچ

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الملك" (the king) and "الوزير" (the minister).

[illegible]

در پنهان بر تن بجا های خانه باشد هم چنین خالق قدیم و معبر حکیم
در خانه بدن محل خروج فضل و اگر بمنزله بدت است در
بدن در پنهان ترین اعضا فرار داده و از پیش و پس نمایان نیست
بلکه پنهان گردانیده در موضع پنهانی از بدن که پوشیده و مستور
است و رانها و ایشان با گوشتی که بر آنها است از پوشانیده پس
هرگاه ادوی مخارج شود بدفع فضل و کثافت بپوشیند بان نحو
مخصوصان سوراخ ظاهر میشود برای آنکه فضل و کثافت دفع
شود پس بسی صاحب برکت و نعمة است آن خداوندیکه پیاپی است
احتیاجی و احصا نمیشود نعمتهای او فکر کن ای مفضل در این
اسیافها که در دهان ادوی فریده بعضی را نیز کرده برای قطع کردن
و بریدن و جدا کردن طعام و بعضی را چنان فریده برای نهان شدن و
خوردن طعام چون ببرد و بفتح احتیاج بود هر دو را فریده و
آنجا که برای بریدن است و پیش دهان قرار داده و آنجا که برای خوردن
کردن است و عقب آن را فرار داده که از آنها میوه و گوشت مسایل
مطعم را ترا قطع کند چون دهان شود بان اسیافها خورد کند
ناگهان و بجهت یکدیگر را فریدن و در دهانها که چون غوث میکنند و
در دهانها و بسیار میشوند و باید بخیف و استیلا پس این

[illegible]

مع قبح المنطق
الشهوة في كل وقت
من الشجان والاشجان
جميعا فقد راق الله
اسمها ان يكون كثر
ذلك لا يبيد ولا يمحى
كل وقت ولا يكون
الشر الى منه يوقى
الفقه على

الى ذلك الماقدان
 يكون فيه من دواء
 التسلية مقام بعينه
 الان ما مضى في بعض
 النسخ على ما مضى في
 مطبوعه دمشق

فما كان من ذلك الا انهم اجمعوا على ان يكون الخط
في است موضع من خط
فما كان من ذلك الا انهم اجمعوا على ان يكون الخط
في است موضع من خط
فما كان من ذلك الا انهم اجمعوا على ان يكون الخط
في است موضع من خط

و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل

مفضل هذا فی بعض
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل

من سببها

سببها اینست که دانیده که انبیا در دنیا بدو متناثر نشود و اگر
 چنین نمیشود آدمی میان دو امر بدو ناملازم مرتد میشد یا انکار میکرد
 که دراز شوند و گران بود قدر او یا محقق میداد و در عالم میت
 مفضل گفت چرخ خدای چنان نیافرید اینها را که بر یک اندازه باشد
 و بلند نشوند حضرت فرمود که خدا داد بلند شدن و بر بلند اینها
 نغمه ها هست که اکثر قدر اینها را نمیدانند و شکر خدا بر اینها نمیکند و اینها
 اینها و دردهای بدن به این امکان موهبا از کائنات است و اینها و در
 شدن فتنه ها از سر افکشان و باین سبب مکرر شده اند و چون بنوع
 ما ایستادن و سبب تریشیدن و فتنه گرفتن در هر هفته فتنه و فتنه
 بلند شوند و به این امکان اینها در دنیا از بدن بیرون رود و چون
 بلند شدند و خبر میدهند برتر دراز میشوند و در مواد آنها داد
 بدن محتسب میشوند و باعث شرمندگی و عجز آنها میگردد و اینها
 مواد در جانی چند که ضرر دارد و زیاننده اگر موددیده میشود
 صورت کوری آدمی میشود و اگر در میان دهان میرود شایسته خوردن
 و شاهمیدن بر اینکس و او میشود و اگر در میان کف میرود
 احساس اشیا طرس نمیتوانست کرد و بعضی افعال با سلفی متشی
 نمیشد و اگر بر دگر مرد میرود لذت حاصلست از مرد و فتنه

و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل

و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل

همیشه پس نظر کن که هر جا که مصلحت در رویتن نیست میزد
 و این نه مخصوص انسانست بلکه در همه یارم و درندگان و سایر
 حیوانات که نسلی او در می پنی بدنهای ایشان که همه اعضا را
 موکوفه تر بغیر از این مواضع که ذکر شد که بسبب این وجوه که مذکور
 شد از مواضعی است پس فاصل کن در خفاقت قلب هم حکیم که راه خطا و
 غلط و اختراع هیچ و سر دادن نیست و همی بر وفق ثواب حکمت
 احباب مانعی مانعون که در خفاقت قادر بر چون خواسته اند فلحا
 پیدا کنند چیک کرده اند موئی که بر پشت زها و در بغل میرسد
 و ندانسته اند که رویتن این موها بسبب طوبی است که بر این موا
 ریخته میشود و در آن موها میر وید مانند گیاهی که در جای که آب
 جمع میشود از زمین میر وید نمی بینی که این مواضع پنهان تر و مناسب
 اند برای قبول این فضل از مواضع دیگر و باز در رویتن این مو
 حنفت بهی هشت ساله که او را مکلف ساخته اند باز اینها که
 شاب کرده و اشتغال ان باین اشتغال بدین مانع کرده اند از اشتغال
 و فساد که لازم فارغ بودن است از اشتغال نیز که مانع میشود
 او را از بسیاری از غرور و ارتکاب معاصی و شهادت مقل کن در لب
 دهان و منفعتی که بدان هست بر که حقنای این چنین مقرر کرده اند

و اینها را که در این مواضع مواضعی است که در رویتن این موها
 مواضعی است که در رویتن این موها مواضعی است که در رویتن این موها

و از آنکه این مواضع مواضعی است که در رویتن این موها
 مواضعی است که در رویتن این موها مواضعی است که در رویتن این موها

و اینها را که در این مواضع مواضعی است که در رویتن این موها
 مواضعی است که در رویتن این موها مواضعی است که در رویتن این موها

فیکون فذلک کما یومض
 نامر لا انسان ولا شیء الا انسان وقلوبهم
 من جملة المتکلمین وقلوبهم من جملة المتکلمین
 الاله لم یکن من جملة المتکلمین وقلوبهم من جملة المتکلمین
 حقیقة القیاس فیها فیما بین ما بین وقلوبهم من جملة المتکلمین
 فیما بین ما بین وقلوبهم من جملة المتکلمین

ایشان همیشه در غفلت و غفلت و دیگر آنکه بوی که در صورتات شکم متوجه
 می شود و در غفلت می نشیند و می خوابد و می خورد و می آشامد و می
 بپوشد و می کثیف می باشد و می خرد و می فروشد و می بزد و می بزد و می
 آنکه معده و دیگر و دل و فاعلی که از اینها صادر می شود و می خرد و می
 میشود که حقیقتی در جوف آدمی محسوس کرد ایند اگر در شکم و جوف
 و زخمها می بود که توان کشود و اندرون شکم را دید و دست را خور و
 توان کرد و غایت بر دست و جوف می رسید و با مرار و مریز و
 ضلوط می شد و عمل احتشای جوف باطل میکرد و بد وادی و دلالت
 پس بدانکه هر چه او هم بسوی آن میرود بجز آن نحو که خالق و
 اشیا و ابرار و برحقه و بد خطا و باطل است مگر کنایه ضل و در آن
 که حقیقتی در جوف آدمی مقرر است و خور و در خواب کردن و
 کردن و اینها در هر یک از اینها تدبیر فرموده بد وستی که برای آن
 در غفلت آدمی محسوس قرار داده که مقتضی ارتکاب است و در جوف آدمی
 بر آن منطایه پس که شکی مقتضی طعام خورد نیست که زندگانی و
 بدن با نیست و مانند کی و بی خوابی و مرگ بر خواب نیست و است بدن و
 استراحت و قوتهای بدنی با نیست و شهود و شهود بر جمیع است که در
 نسل و بقای نوع انسان با نیست که شکی بود و غفلت خوردن

و اینها در هر یک از اینها تدبیر فرموده بد وستی که برای آن
 در غفلت آدمی محسوس قرار داده که مقتضی ارتکاب است و در جوف آدمی
 بر آن منطایه پس که شکی مقتضی طعام خورد نیست که زندگانی و
 بدن با نیست و مانند کی و بی خوابی و مرگ بر خواب نیست و است بدن و
 استراحت و قوتهای بدنی با نیست و شهود و شهود بر جمیع است که در
 نسل و بقای نوع انسان با نیست که شکی بود و غفلت خوردن

و اینها در هر یک از اینها تدبیر فرموده بد وستی که برای آن
 در غفلت آدمی محسوس قرار داده که مقتضی ارتکاب است و در جوف آدمی
 بر آن منطایه پس که شکی مقتضی طعام خورد نیست که زندگانی و
 بدن با نیست و مانند کی و بی خوابی و مرگ بر خواب نیست و است بدن و
 استراحت و قوتهای بدنی با نیست و شهود و شهود بر جمیع است که در
 نسل و بقای نوع انسان با نیست که شکی بود و غفلت خوردن

فقد كان
فلان من ذلك فنيدهم
حتى يهلكوا به في وقت
التي لا يعلمون بها
فكان غيبا
في كل مكان قبل
أن ينفذ حتى قيل
أنه قد تم
من قبلهم
ويعتبر فان من الذي
يخلف به فانظر كيف يتجمل
كل واحد من هذه الافعال
التي بما قام

میماند بعد از آن که هاضمه خالص آنرا بقدر حاجت منهدم میسازد
پس فکر کن در قدری این چهار قوه در بدن و کارهای آنرا برای آنکه
بدن به حاجت است پاسخ از حکمت تدبیر در آن مرتبه که از بی نیل
چگونه حرکت میگرداند برای طلب غذا که قوام بدن با آنست که
ماسکه نبود چگونه طعام در جوف میماند تا معده آنرا هضم کند و
اگر هاضمه نمیبود چگونه غذا بجهت مییافت تا بعد از آنکه خالص
و غذای بدن میشود و بدلی آنچه از بدن تحلیل میبرد همیشه در و اگر
دافع نمیبود چگونه دفع میشود بجهت دفع آنچه از هاضمه ماند
است پس بمنزله چگونگی موکل گردانیده است حکم قدیر برای تقویت
مصنوع لطیف و حسن تقویر خود این قوتها را ببدن و قیام نمودن
آنرا با آنچه مصالح بدن در راستای زیری تو مشایق بیان کنم بدوستی
بدن بمنزله خانه پادشاه است و او را در این خانه حشم و غلامان و نو
و خادمان هستند و قوام و مدبران که موکلند بمصالح ایشان یکی
برای رسانیدن ما به حاجت حشم و ملازمان با ایشان و دیگری برای
قبض آنچه وارد میشود و ضبط کردن تا هنگام حاجت دیگری برای
بهر آمدن آن و همی آ کردن و بگریز رسانیدن و دیگری
برای پاک کردن این خانه از کثافتها پس بدانکه پادشاه خلاق حکم است

النفاق و يخلو
النفاق و

من الله تعالى ونفث في نفسه
 روحا فاعلم ان النفس
 ما اياها النفس والاعقل
 روحا فاعلم ان النفس
 ما اياها النفس والاعقل
 روحا فاعلم ان النفس
 ما اياها النفس والاعقل

بباعتها وفاقا له وباعته قوة استكة سر كاه مرتسم شود در خال صوت
 امری که مطلوب باشد حصول وی باطلوب باشد دفع وی باعث شود
 قوة فاعله ما یترک بهک اعضا پس اگر باعث بر تحریک یک بجهت طلب امر
 مطلوب الحصول باشد قوة شهوة بخوانند و اگر بجهت دفع امر ممتنع
 عنه باشد قوة غضبیه که بید و فاعله قوی است که عضلات را در
 تحریک و امیتای تحریک گرداند و اما مد که پس نه قوة استیکه
 و پنج در باطن امیاض قوة ظاهر اول قوة با صره است که ان قوی است که
 حامل ان روحی است که در جمیع النورین است و مراد از جمیع النورین
 موضع ملاقات و عصبیه مجوزة است که از چپ و راست مقید و مسا
 رسته شده و هم ملاقات کنند بجهتیتی که بتوید سرد و در موضع
 ملاقات یکی شود و بعد از ملاقات منعطف شده افک از طرف راست
 راسته است بحدقه راست افک از طرف چپ مستند بحدقه چپ اید و
 با این قوة نفس ادراک کند جمیع رنگها و و شینها را بالذات و جمیع شیا
 ملونة مفیدة را بالعرض و علم اراخلا منتهی را افک مدرك بالذات
 عین کمرئی است بصورتی که ازان منطبع گردد و در جلید به چشم و کوا
 ان در جمیع النورین و ازان منتقل گردد بحسب مشرک مذهب و و
 معرفت بمذهب جدیدین و احزاب قول اول و کوهند جمعی بکنند

باعتها وفاقا له وباعته
 امری که مطلوب باشد حصول
 قوة فاعله ما یترک بهک
 مطلوب الحصول باشد قوة
 عنه باشد قوة غضبیه که
 تحریک و امیتای تحریک گرداند
 و پنج در باطن امیاض
 حامل ان روحی است که در
 موضع ملاقات و عصبیه
 رسته شده و هم ملاقات
 ملاقات یکی شود و بعد از
 راسته است بحدقه راست
 با این قوة نفس ادراک
 ملونة مفیدة را بالعرض
 عین کمرئی است بصورتی
 ان در جمیع النورین و ازان
 معرفت بمذهب جدیدین

من البیوتی بنحو ان
 فاعله و جمیع النورین
 ملونة مفیدة را بالعرض
 عین کمرئی است بصورتی
 ان در جمیع النورین و ازان
 معرفت بمذهب جدیدین

حقانی فاعله و جمیع النورین
 ملونة مفیدة را بالعرض
 عین کمرئی است بصورتی
 ان در جمیع النورین و ازان
 معرفت بمذهب جدیدین

[illegible]

و انما بان شود و مراد معانی است که بحواس ظاهره مدرك نشود و صوامع
 حافظة است و ان قوه است و مقدم بطن اخرا از دماغ که حفظ
 معانی جزیره کند و نسبتش بوقوع چون نسبت خیال است بحس
 مشهور باینجه متجه است و ان قوه است و مقدم بطن او و مدد از دماغ
 که ترکیب کند و در محسوسه جزیره را بعضی با بعضی جدا کند بخاطر
 از بعضی جزایر ظاهر شود از تجل انسان که دو بال داشته یا او را
 یا تنه کردن ملوئی را با احب طبعی که در واقع ندارد یا غالی انطباع
 که در واقع دارد و یا تصور کردن دوست یا غیر دوست دشمن یا غیر دشمن
 الی غیر ذلک و اما قوتها که مخصوص انسان است در سایر حیوانات
 نیست قوه عاقله است که بان ادراک تصدیقات میکند و قوه عاقله
 است که بان مهیای فراوانت اعمال و افعالی شود که او را بمراتب کمال
 حقیقیه رساند و قوه عاقله چهار مرتبه دارد اول حالتی که چنین
 باشد در ابتدا و تغلف نفس با و که از جمیع معقولات خالی است و
 مستعد حصول انما هست و این مرتبه را یا نفس با طقه را در این مرتبه
 عقل هیولانی مینامند مرتبه دوم است که تصورات و تصدیقات
 بدیهیه او را حاصل شود و بفکر یا حدس از بدیهیات بنظر ثبات نقل
 شود و این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه عقل باله که مینامند مرتبه

و انما بان شود و مراد معانی است که بحواس ظاهره مدرك نشود و صوامع
 حافظة است و ان قوه است و مقدم بطن اخرا از دماغ که حفظ
 معانی جزیره کند و نسبتش بوقوع چون نسبت خیال است بحس
 مشهور باینجه متجه است و ان قوه است و مقدم بطن او و مدد از دماغ
 که ترکیب کند و در محسوسه جزیره را بعضی با بعضی جدا کند بخاطر
 از بعضی جزایر ظاهر شود از تجل انسان که دو بال داشته یا او را
 یا تنه کردن ملوئی را با احب طبعی که در واقع ندارد یا غالی انطباع
 که در واقع دارد و یا تصور کردن دوست یا غیر دوست دشمن یا غیر دشمن
 الی غیر ذلک و اما قوتها که مخصوص انسان است در سایر حیوانات
 نیست قوه عاقله است که بان ادراک تصدیقات میکند و قوه عاقله
 است که بان مهیای فراوانت اعمال و افعالی شود که او را بمراتب کمال
 حقیقیه رساند و قوه عاقله چهار مرتبه دارد اول حالتی که چنین
 باشد در ابتدا و تغلف نفس با و که از جمیع معقولات خالی است و
 مستعد حصول انما هست و این مرتبه را یا نفس با طقه را در این مرتبه
 عقل هیولانی مینامند مرتبه دوم است که تصورات و تصدیقات
 بدیهیه او را حاصل شود و بفکر یا حدس از بدیهیات بنظر ثبات نقل
 شود و این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه عقل باله که مینامند مرتبه

انما بان

القوة

و انما بان شود و مراد معانی است که بحواس ظاهره مدرك نشود و صوامع
 حافظة است و ان قوه است و مقدم بطن اخرا از دماغ که حفظ
 معانی جزیره کند و نسبتش بوقوع چون نسبت خیال است بحس
 مشهور باینجه متجه است و ان قوه است و مقدم بطن او و مدد از دماغ
 که ترکیب کند و در محسوسه جزیره را بعضی با بعضی جدا کند بخاطر
 از بعضی جزایر ظاهر شود از تجل انسان که دو بال داشته یا او را
 یا تنه کردن ملوئی را با احب طبعی که در واقع ندارد یا غالی انطباع
 که در واقع دارد و یا تصور کردن دوست یا غیر دوست دشمن یا غیر دشمن
 الی غیر ذلک و اما قوتها که مخصوص انسان است در سایر حیوانات
 نیست قوه عاقله است که بان ادراک تصدیقات میکند و قوه عاقله
 است که بان مهیای فراوانت اعمال و افعالی شود که او را بمراتب کمال
 حقیقیه رساند و قوه عاقله چهار مرتبه دارد اول حالتی که چنین
 باشد در ابتدا و تغلف نفس با و که از جمیع معقولات خالی است و
 مستعد حصول انما هست و این مرتبه را یا نفس با طقه را در این مرتبه
 عقل هیولانی مینامند مرتبه دوم است که تصورات و تصدیقات
 بدیهیه او را حاصل شود و بفکر یا حدس از بدیهیات بنظر ثبات نقل
 شود و این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه عقل باله که مینامند مرتبه

والله اعلم
 المشافقة ومقاساة الشدائد
 واستدانة هذا الذر
 وكذا النفقة الثانية
 عند الله لا تنال الا بالبر
 بين الناس تلك الذر
 الاخرة تنجزها لكل مؤمن
 لا يريدون عواصي الاغتصاب
 ولا فسادا وكذا الاغتصاب
 الحكيم لا يجهل ولا يجهل
 الحكيم عن الناس و
 ما يجهل عن الناس و
 انهم لا يجهلون

انكر انك انت الذي يجره ولسانه الذي ينطق به ويد التي تطير
 بها واين مرتبه غير مخصوصه طاهرين علمهم السلام است بعض
 احوال ايشان ودر اين مقام بخنان ديگر هست كه بمذاهب باطله
 شبهه است ذكر آنها موجب اشتباه ميگردد و بعضي از آنها در كتاب
 عين الحيوه مذکور شده و در اين ترجمه ذكر آنها مناسب نديست و اين
 اصطلاحات كه مبتني بر قواعد حكماست راينه مقام مذکور شبهه
 افكهم فهم بعضي از مراتب كه در اين حديث شريف بر سبيل اجمال مذکور
 شده في الجملة توقف بر ذكر آنهاست داشت بر كشيتم ترجمه حديث
 ايمفضل چون دانستي قواي بدن را اكنون فاعمل كن در قوتها كه شيئا
 در نفس انساني مقرر ساخته و قواي آنها را مانند قوه مفكره و قوه
 و حافظه و حافظه و غير آنها را اگر از اين قوا حافظه و ايمند است چگونه
 بود حال او چه خداجها داخل ميشد بر او و امور او و زندگاني او و
 معاملات او ويرا كه در خواطرش پنهانند كه از او چه مردم و هست و
 مردم چه نزد او هست و چه داده است و چه گرفته است و خواطرش بنوع
 آنچه را ديده و آنچه را شنيد و آنچه را با او گفته اند و بياد نداشته كه با او
 يني كرده و كي با او بدعي كرده و چه چيز نفع دارد او و او چه چيز ضرر دارد
 و اگر در راهي مرافق است يا نه و چه چيز ميگردد و از اينها است كه تمام عمر او را

انكر انك انت الذي يجره ولسانه الذي ينطق به ويد التي تطير
 بها واين مرتبه غير مخصوصه طاهرين علمهم السلام است بعض
 احوال ايشان ودر اين مقام بخنان ديگر هست كه بمذاهب باطله
 شبهه است ذكر آنها موجب اشتباه ميگردد و بعضي از آنها در كتاب
 عين الحيوه مذکور شده و در اين ترجمه ذكر آنها مناسب نديست و اين
 اصطلاحات كه مبتني بر قواعد حكماست راينه مقام مذکور شبهه
 افكهم فهم بعضي از مراتب كه در اين حديث شريف بر سبيل اجمال مذکور
 شده في الجملة توقف بر ذكر آنهاست داشت بر كشيتم ترجمه حديث
 ايمفضل چون دانستي قواي بدن را اكنون فاعمل كن در قوتها كه شيئا
 در نفس انساني مقرر ساخته و قواي آنها را مانند قوه مفكره و قوه
 و حافظه و حافظه و غير آنها را اگر از اين قوا حافظه و ايمند است چگونه
 بود حال او چه خداجها داخل ميشد بر او و امور او و زندگاني او و
 معاملات او ويرا كه در خواطرش پنهانند كه از او چه مردم و هست و
 مردم چه نزد او هست و چه داده است و چه گرفته است و خواطرش بنوع
 آنچه را ديده و آنچه را شنيد و آنچه را با او گفته اند و بياد نداشته كه با او
 يني كرده و كي با او بدعي كرده و چه چيز نفع دارد او و او چه چيز ضرر دارد
 و اگر در راهي مرافق است يا نه و چه چيز ميگردد و از اينها است كه تمام عمر او را

انكر انك انت الذي يجره ولسانه الذي ينطق به ويد التي تطير
 بها واين مرتبه غير مخصوصه طاهرين علمهم السلام است بعض
 احوال ايشان ودر اين مقام بخنان ديگر هست كه بمذاهب باطله
 شبهه است ذكر آنها موجب اشتباه ميگردد و بعضي از آنها در كتاب
 عين الحيوه مذکور شده و در اين ترجمه ذكر آنها مناسب نديست و اين
 اصطلاحات كه مبتني بر قواعد حكماست راينه مقام مذکور شبهه
 افكهم فهم بعضي از مراتب كه در اين حديث شريف بر سبيل اجمال مذکور
 شده في الجملة توقف بر ذكر آنهاست داشت بر كشيتم ترجمه حديث
 ايمفضل چون دانستي قواي بدن را اكنون فاعمل كن در قوتها كه شيئا
 در نفس انساني مقرر ساخته و قواي آنها را مانند قوه مفكره و قوه
 و حافظه و حافظه و غير آنها را اگر از اين قوا حافظه و ايمند است چگونه
 بود حال او چه خداجها داخل ميشد بر او و امور او و زندگاني او و
 معاملات او ويرا كه در خواطرش پنهانند كه از او چه مردم و هست و
 مردم چه نزد او هست و چه داده است و چه گرفته است و خواطرش بنوع
 آنچه را ديده و آنچه را شنيد و آنچه را با او گفته اند و بياد نداشته كه با او
 يني كرده و كي با او بدعي كرده و چه چيز نفع دارد او و او چه چيز ضرر دارد
 و اگر در راهي مرافق است يا نه و چه چيز ميگردد و از اينها است كه تمام عمر او را

الانسان من خلق الخلق وحكمه كيف
كانت تكون حاله ومن
خلل امور ووجه الشئ في
اذا لم يحفظ ماله وعياله
وما اخذ واعطى وما قال
وما فعل وما قبل وما
ما سمع وما كان لا يسمع
وما كان لا يفهم ولا يعقل
وما كان لا يتفكر ولا يتدبر
وما كان لا يتوكل ولا يتوكل

مذاکره و مباحثه میکرد بیادش نمیآید و هیچ تجربه و شفیع نمیشد و از
هیچ امری را صواب و گذشتہ حسرت نمیشوایست گفت بلکه چنین کسی
سزاوار بود که مطلقاً از انسانیت منسلخ گردد و نام انسان بر او
اخلاق نکند پس نامثل کن که بغیرت یک قوه از قوای نفسانی حلالها
و احوال او بهم میرسد چه جای آنکه جمیع آنها از او فوت شود و نعمت
فراوانی را در دست او که فاسد کنی عظیمتر است از نعمت یاد او و اگر فراموشی
در دمی نبود هیچ کس را از مصیبتی استیلا حاصل نمیشد و محسوس است که
منتهی غمیشد و کینه هیچ کس از پیشینه اش زایل نمیشد و هیچ یک از
نعمتهای دنیا متمتع نمیشد برای آنکه افاتی که بر او وارد شده همیشه
در برابر او بود و امید نداشت که پادشاهی که دشمن او است از احوال او
غافل گردد یا حسودی بخاطر آن فکر او پیدا کند پس نمیشد که خداوند حکیم
حفظ و نسیان را در دمی قرار داده و هر دو ضد یکدیگر اند و در هر یک
مصلحتی هست که وصف نمیتوان کرد و هر دو در نظام احوال آدمی
ضروریست اگر تفکر کنی این امور و خداوند موجد و قایل بر وحدت صانع
است نقد بچنانچه مجوس از اینها بغلط افتاده اند و بدو خدا قائل
شده اند تعالی الله عما یقولون زیرا که هم چنانکه در بعد از آدمی این
ضد هر دو را است و صانع بدین باید که هر دو را فرار دهد

جعل الله في كل واحد منكم
 خلقا فان مضى وان
 انفقوا الدنيا وفضلها
 في كيف جعل في الدنيا
 ولا يفتقر من حاسد ان
 ولا يراهم في خلقه من
 الدنيا مع فضلها فان
 مضى من ثمن من
 حشره فاما ما من
 مضى من ثمن من
 مضى من ثمن من

心身

من الجمل
هذا ما
نصرة البادي
وهو افضل
منه
كفران الله

فلمّا مضى من الدنيا
الإنسان على ما مضى
فلمّا مضى من الدنيا
رئيسه ودينه
صالحه ودينه
مستأنفه صالحه ودينه
منع النفاق تبارك وتعالى
الشواهد الفاضلة

بالكامل والواجب على الناس وأداء
في الخلق ومقتضى العدل على الذين وأداء
عليه من العدل وبطلان ما أساءه أهل ثبوتها
كلية من الكثرة والاشباه ذلك ثبوتها
الامانة وبطلان ما أساءه أهل ثبوتها
الاعتناء والخلق من كل ما خلقه الله
او خلقه الله وكل ما خلقه الله
عالم بما فيه صلاحه
مقتضى

بهم فيها ادعوا اعلما يقضون عليه ويحكمون طائفتين من خلقنا في الارض وفان يطول دعوى هذه طائفة من الناس وهذه الاشياء هذا بها الجيب على الانسان وما فى الارحام والامكان العالم وما فى قلوب الارض وما فى سمواتها

ما سوی ذلک یستوفی و دیناره و بجز آن چیزی ندارد
و نقصه و کمالاتی که در آنست
فیه ما صد انچه نماند
الان یا مفضل ما
ستری عن الانسان
عنه من عذرة حیاته
فانه لو عرف مقدار
عمره و مکان قصیر عمره
بیتنا بالعیش و غیره

امور میکنند و خطا داده اند ایشان صداد و میشود در آنچه خبر میدهند
و حکم میکنند دعوی ایشانرا باطل میکردند و دروغ ایشانرا ظاهر
میسازد پس تفکر کن که چگونه داده اند بادی علم آنچه ادوی دوزخ
و دنیا بآن محتاج است و علم ماسوی آنها را از وضع کرده اند نافذ
خود را بشناسد و نقص خود را بداند و هر دو مقتضای مصالح است
تا مگر کن ای مفضل در مصداق این کردن مدتی عمر هر کس از او زیرا که
اگر مقدار عمر خود را بداند اگر عمرش کوتاه باشد در کافی برافکند
خواهد بود برای آنکه عمر خود را کوتاه و وقت مرگ خود را نزدیک
بداند خواهد بود بمنزله کسی که مالش فانی شده باشد باز در تقبلا
رسیده باشد پس بگوید که در غم نیکنمستی و در ترس فانی هست
و بیم همتی شدن که به زنده کافی بر فرزندم زیاده از بیم قهی شدن
خرانه دنیا و در غم استن برای کسی که مالش فانی میشود امید خود
عوض آن داد و کسی که بقضای عمر بقین بیم رسانند تا امید بر او
مستحکم میگردد و اگر بداند که عمرش در او خواهد بود امید بفایده میسر
و در لذات دنیا و معاصی حق تعالی فرو میرود و امید آنکه لذات خود را
می یابم و در آخر ثابت میشود و این مذهب طریقه خداوند است
خود نمی پسندد و قبول نمیکند یا آنچه بدنی که اگر نبوده داشته باشند پس

الوقت و توقعه و وقت
الکون و مکان یکوین
فانما یفید
من مادی ما له او فادب
افشا ففقد استشبه
و کمال من فناء ما له و
و کمال من فناء ما له و

و انما یفید
من مادی ما له او فادب
افشا ففقد استشبه
و کمال من فناء ما له و
و کمال من فناء ما له و

من ذاك شهيدك يا محمد

من ذاك شهيدك يا محمد

من ذاك شهيدك يا محمد

با تو معامله کند که ویک سال تو را بخت آورد و یک روز یا یک ماه تو را
خوشنود کرد و این را قبول نمیکند و از جمله بندگان شایسته تو
خواهد بود و از او بخواهی مکرانکه در دل داشته باشد طاعت و خیر
خواهی تو را در همه امور و در جمیع احوال اگر کوی که گاه هست فردی
سالها بمحضیت میکند و در آخر توبه میکند و توبه اش مقبول میشود
جواب میگویم که این امر نیست که ادی را عارض میشود بنا بر غلبه شهوت
و بر نیامدن با نفس و خواهشهای آن بی آنکه در نفس خود این خواهش
فرار دهد و بنای امر خود را بر آن گذارد پس با این سبب خداوند غفور
میبخشد و تفضل میکند بر او و با مرفش اما کسی که بنای کار خود را بر این
گذارد که در اکثر عمر محضیت میکند و در آخر عمر توبه خواهد کرد پس میخواهد
فریب دهد کسی را که او را فریب نمیتوان داد بآنکه دعا عمل هر لذتی که
میخواهد در مییابد و بامید آنکه در آخر عمر توبه خواهد کرد و ایضا معلوم
نبست که وفا با این وعده خواهد کرد یا نه زیرا که ترک توبه و لذت نمودن
و مشقت توبه را تمیل کردیدن خصوصاً در هنگام پیری و ضعف بدن
امر بسیت بغایت صعب است بمن نیت آدمی با مدافعه توبه از آنکه مرگ
او را دریابد و از دنیا بی توبه بیرون رود چنانچه کسی را بر مردی قرضی
باشد و بجای آن قادر داده باشد و پیش از اجل قادر دایان باشد و پیوسته

من ذاك شهيدك يا محمد

من ذاك شهيدك يا محمد

من ذاك شهيدك يا محمد

فان الزمان من الزمان

عَلَيْهِ خَيْرٌ مِّنْ مَا صُوِّفُوا بِهِ

ولا يستمعوا عند الحكماء
البيد أن أرض صعب ولا
يوم من عا

مع مدافعة بالتوبة
ان يرهقه الموت
فيخرج من الدنيا
غير فاني كما قد يكون
على الواحد بين الى
اجل وقد يقدر على

قضاة فلا يزال يدافع
بن لكس حتى يحل الاجل
فقد الما ان يبقى اللان
فأثما عليه فكان خير
الاشياء الا انسان ان
يتبين عنه مبالغ عن
الاشياء الا انسان ان

مدافعه نماید اجل دین برسد و مالش تفرقی شده باشد و قرض بر او بماند
پس معلوم شد که بهترین اشیاء برای ادعای است که قدر عمر او از او مستور
باشد که در تمام عمر خود مشغول به آن باشد و باین سبب ترك معاصی کند
و اختیار طاعات نماید اگر کوئی که در این وقت که مدت زندگی از او
مستور است و در هر ساعت متوجه ترك استیلا از مرتکب فواحش میشود
و انهماك محرمات مینماید جواب گوئیم که وجه قبل بر این باب است
که بعلل امده است که ادعای باین حال ترك معاصی است و بعد باینکه در
زیادتی طغیان و مزید مساوت قلب او خواهد بود و نه از خطای قبل
چنانچه طبیب کاهی برای میان و صفت میکند و ایضا که منافع کرد باین
اگر بر بعضی مخالفت گفته طبیب نماید و بامر و نهی او عمل ننماید و انتقد
او مستفیع نکرد و تفصیل از طبیب نخواهد بود بلکه کوفاهای انبیاء است
که بگفته طبیب عمل کرده است و ایضا هرگاه ادعای باینکه هر ساعت
متوجه ترك معاصی نماید هرگاه اعتماد بر طول بقا
خود داشته باشد سر او را تر خواهد بود که بکار قطعیه افاد و نظم هر روز
پس ترقب ترك همه حال بمنزله است و برای او از اعتماد بر بقا داشتن و
ایضا اگر ضعیفی از مردم بسبب تردد ترك معاصی میشوند و پندیدن
نمیکردند که در هر مشغول میشوند و ترك معاصی مینمایند و باین سبب

ليس عن
طول عمره في قبور الموت
المعاصي ما يوشك العمل بها
الضالحي هو الا ان ما شئت عند
تقرب الموت ووصار كل غي
تفاوت القوا خسر و
فيهمك الحارم فلما ان
رجل الشد يفي في هذا
الباب هو الذي تجري
عليه الامس في حال

مذنب و محبوب اللغات
و اثم و اتفك
احياء

الحَيَاةِ الشُّعْلُ

والطيب المثلث والارضية لتوفيقه
واللؤلؤ والابيض والاسود
والاحمر والبنفسج والاسود
والاحمر والبنفسج والاسود

میکردند که او را در اشیاء محل شغلی و متاعی بنورده اند و بر روی زمین
فرار میکنند و فوراً شراب بطریقی که میسر است با این سبب هر یک مدینه
امری چند را که موجب تلف نفس و یا شد و یا اینها اگر جمیع فایده
انسان را کفایت میکند ندانند و این را که او را بنورده اند از فساد کافی و لذت آن
تعیش غیب افشند نمی بینی که اگر کسی در میان آن شود نترسد که هر که متکفل
جمع امور او شوند از خوردنی و آشامیدنی و مسکن و آلات هر اینها را
در لنگ شود و نفس او با او منافعه کند که برای مشغول کرد
پس چگونه باشد حال او اگر در تمام عمر که این جمیع امور او کند که جمیع
و علی محتاج نباشد پس افکار بهر چه واجب در این اشیاء که برای او و غیر
شاه آن بود که در اینها برای او شغلی و علی مانند افکار و طاعت و در این
نکردند و اینها را از این که در آن افکار متوجه تحصیل امر بخند شود
که شدنی نیستند و اگر پیشود چرا در این نباشد و بدان این فضا
که شرحه اش از حق و متدکاتی او فایده و ایست پس نظر کن که چگونه
کرده است مراد این دو چیز را که چون احتیاج از بسوای شد
نیستند و احتیاج بنیان بنابر آنکه صبر و بر سر شکی نیاده است از وجه
بر تشنگی و احتیاج خوش آب بدیش است و احتیاج بنیان نیز که محتاج
است به برای خوردن و وضو گرفتن و غسل کردن و شستن بنیان

والنبي الذي
من
عسى أن يجهى
هذه وشبهها رويت
لو أن الخلاء دخل دار
فمنع من الخلاء
من كل البجج النجس

فانما
ومن غير كمال
عند هذا ايك
مردم بجان
مردم بجان
فانما

[illegible]

این کتاب در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان حقایق و معانی است

هیچ‌کس باحوال ایشان نمی‌سازد و اگر توام از بنی آدم بپیکر یک‌شبه
 باشند بر مردم کار در معامله ایشان بسیار دشوار میشود و مرتبه
 که اینها باید یکی از ایشان داد بدیگری دهند و یکی که باید بکافی
 کرد دیگری را بعضی مؤاخذه کنند و گاه هست که مثل این اشتباه در
 مشاجرت و خیرت و البته شخصی را بدیگری بهم میرساند پس که لطیف
 کرده است برای بند کاش باین دقایق حکما که بنحای خطونگار
 و حکمی و افق مصلحت است مگر خداوندی که در حقش هر چیزی را فرافکر
 بدین صورت نشانید که بر دیواری کشیده اند و کسی نتواند که این
 مصوری نقاشی خود بهم رسیده البته قبول نخواهی کرد چگونه نکا
 میکند این را در صورت جمادی که بر دیوار نقش کرده اند و نگوید که
 درادی نه در سخن کو تفکر کن که چرا بدین مصالح و اوقات با وجود غدا خوردن
 دائمی همیشه نمونیکند بلکه بخدای زبیر که رسیدند بدان حدیما
 و بر کار پیشوند برای آنکه مصلحت و هر یک از اصناف حیوان و انواع
 ایشانست که بر حلی از باندی و ضمانت بوده باشند تا بیکدیگر
 مشتمل شوند و در آن مصالحی که برای اینها مخلوق شدند از ایشان قوت
 نشود اگر پیوسته در نمودن آن مصالح قوت میشد لهذا بان حد
 که رسیدند با وجود خوردن غذا نمونیکند چرا بدن ادی بنحوص

و این کتاب در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان حقایق و معانی است

و این کتاب در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان حقایق و معانی است

این کتاب در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان حقایق و معانی است

مفاديرها حتى لا يكون
لخطيتا بل انما اشتهت
ولو كانت في عودا انما
نقف لا ابرئ نطق
حتى تضل الغد
الضيق صارت في
منها على فقل في الكبر
ان يكون ابدان كل
فان من يبدى الكبر
بمن ذلك

[illegible]

قد روي ان تكونوا ذولا
ما هي عليه مما فيه صلاح
الاصناف الثلاثة من
فكر يا مفضل في هذه
والصنف والكل في هذه
من لقب الفلاح في بلدهم
الصناعات مع ما يلفظ به
بينهم عنه فضل التي من
يستغنى بها عن العمل

فإن الحام واليام والهم
ضعيفا لا ينفذ
البيضاء فاما ما كان من قبل
ونلفظ حيا شقار عن
او الذبح واليقين
من ايجار مثل الذبح
بافضل ما كان
الحطيت النفوس والاسقام
الاصابع الحيات لذلك
والقوة عاينها بالاكف
والقوة عاينها بالاكف

وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ
فَرَاخًا كَبِيرَةً مَقْتُلًا مَارْتُونَ
مُسْتَحْزِنُونَ
وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ
فَرَاخًا كَبِيرَةً مَقْتُلًا مَارْتُونَ
مُسْتَحْزِنُونَ

او جدا نمیشود پس کی سکر اصحاب بن خصلتها اگر دایند که سیلا
صاحبش باشد بغیر آن خداوندی که در اصل خلقت لایق بن کاو
باو عطا نموده از نیتها ببرد و چنگالهای درنده و صدای بلند
وحشت آورنده که در زبان از آن ترسند و پیرامون موضع که آن
در اینجا است نکرند ایمان مثل کن بر روی حمار و پان و حکمتها
که حقتا الی بکار برده در آن دیدههای آنها را پیش و قرار داده که بر
رو و پیش پای خود را به بیدار بدارد بر نخورد و بپاها نیفتد و
شق دهانشان را از زیر قرار داده زیرا که اگر بر شل و میان دهانشان
در میان دو وبال لایق نه تن میبود و هر چه نمیتوانستند که چیزی بد
از زمین بر گیرند چنانچه میخواستند که بد دهان چیزی از زمین
تناول نمایند پس برای تشریف و تکریم و امتیاز ایشان از سایر حیوانات
کفها و انگشتان برای ایشان افزوده که طعام را بدست بر گیرند و
نمایند و چون صلاح آنها در آن نبود که چنان دستها داشته باشند
شق دهان ایشان را از زیر قرار داده که علف را بدندان ببرند و بد
بر گیرند و پیوزهای را از بانها داده که دهانشان نیز دیک و در
دست بیک از آنها فو که حکیم علیم در دم حیوان قرار داده اول آنکه شیر
برع و رتتهای آن که کشته شده نباشد چنانچه در میان بجامه میپوشانند

وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ
فَرَاخًا كَبِيرَةً مَقْتُلًا مَارْتُونَ
مُسْتَحْزِنُونَ
وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ
فَرَاخًا كَبِيرَةً مَقْتُلًا مَارْتُونَ
مُسْتَحْزِنُونَ

وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ
فَرَاخًا كَبِيرَةً مَقْتُلًا مَارْتُونَ
مُسْتَحْزِنُونَ
وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ
فَرَاخًا كَبِيرَةً مَقْتُلًا مَارْتُونَ
مُسْتَحْزِنُونَ

وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ
فَرَاخًا كَبِيرَةً مَقْتُلًا مَارْتُونَ
مُسْتَحْزِنُونَ
وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ
فَرَاخًا كَبِيرَةً مَقْتُلًا مَارْتُونَ
مُسْتَحْزِنُونَ

انست من معدن حیات و البعید لو
 لا یجیب کان نیک
 استحقاقا کان نیک
 لا یجیب کان نیک
 انست من معدن حیات و البعید لو
 لا یجیب کان نیک
 استحقاقا کان نیک
 لا یجیب کان نیک

ویم آنکه در میان دیروشم ان چرخ می شود که بشود و کس
 بران گز می شود و بان ازین میرسانند دم برای ان مانند باد
 ز فست که انهارا از ان موضع و سایر مواضع میرانند و آنکه چون
 دستها و پاها را از مشغول است بر داشتن بدن بسبب حرکت
 دم بجانب چپ راست شراحت می یابد و منافع بسیار دیگر در
 ان هست که در اوقات احتیاج معلوم میشود چنانچه در هنگامی که
 در کل فرود چاره برای بیرون آوردن ان بخت غایت زانکه در
 بگرد و از بیرون آوردن در موی دشت غنچه های بسیار است که
 مردم در حوائج خود بکار می برند پس پشت چرخ را با انرا مسطح گردانند
 که بر وفاده باشند و بر چهار پایا می تانند تا با انی سوار شوند
 شد و فرج ماده را از پس پشت ظاهر گردانند که نه باسانی با ان
 میامعت تواند کرد و اگر دیاین شکش می بود مانند فرج زان که
 فل نمی توانست که با ان جماعت نماید زیرا که نمی تواند از انرا بر ش
 بخواباند و بان جماعت نماید تا کین در خرطوم فیل و لطف و
 ندیریکه دوان بکار رفته زیرا که بمنزل دست است و بر کف
 علف و آب و ریختن انها در شکم خود و اگر خرطوم نبود نمی توانست که
 چیزی را از زمین برگیرد زیرا که گردن نداود که دراز کند مانند شا

انست من معدن حیات و البعید لو
 لا یجیب کان نیک
 استحقاقا کان نیک
 لا یجیب کان نیک
 انست من معدن حیات و البعید لو
 لا یجیب کان نیک
 استحقاقا کان نیک
 لا یجیب کان نیک

کمال انشا و انشا و انشا
 انشا و انشا و انشا
 انشا و انشا و انشا
 انشا و انشا و انشا
 انشا و انشا و انشا
 انشا و انشا و انشا
 انشا و انشا و انشا
 انشا و انشا و انشا

انست من معدن حیات و البعید لو
 لا یجیب کان نیک
 استحقاقا کان نیک
 لا یجیب کان نیک
 انست من معدن حیات و البعید لو
 لا یجیب کان نیک
 استحقاقا کان نیک
 لا یجیب کان نیک

نفسه الموت دونو
وبالفرد غايبه الألف
على هذه الألف الكلب
لربنا بغير غيبه حيا
حيا بغير غيبه حيا
حيا بغير غيبه حيا

جلد اول فی شرح تحصیل روح و حیات

زیر زمین و روی زمین و فوجهای پرندگان انکلاخ و کلاک و کور
و اسفند و دوار و دکه و غاز و مرغان شکاری و از جمیع اینها مرده و جیفه
نمی بای مگر نادر می که حیادی شکار کند یا درنده انرا هلاک کند هرگز
از این حیوانات چون آثار مرگ در خود احساس کردند در مواضع پنهان
و مخفی میشوند و در اینجا می پزند اگر چنین نبود باید صحرایا مملو باشد
از جیفه نهان آنکه طوارق متعفن گردانند و طاعونها و بیماریها بسبب آن
در میان مردم بگردد پس نظر کن که دفن کردن مردان که بنی آدم در
اول عالم در قفسه کشتن قایل بپیل را و پیدا شدن دوسرغ که یکی
دیگر را کشتند در عالم پنهان گردانده بودند حقیقتا چگونه انرا طبع
حیوانات گردانیده تا مردم از فساد جیفه ایشان نجات یابند پس نظر
کن که صنایع حکیم چگونه طبع این بیهوش را بجهول گردانیده است بر آنکه
جگر نماید بر چنین عطش غالی از خوف مضرت آن و انسانی که در نهایت
عقل و تمیز باشد نفس خود را از چنین امری که این مقدار خواهش داشته
باشد از خوف ضرر غالباً منع نمیکند و دوباره وقتی که طعم بدستش نیاید
خود را بر و شمرده می اندازد و شکش را یاد میکند بختی که مرغی که
ان میگذرد در کان میکند که مرده است پس طبع آنکه انرا بدود و از گوشت
و عین بخورد و بر کشته او مینشینند افکاه دوباره میبرد و انرا شکار میکند

کلیه اینها از زمین و روی زمین و فوجهای پرندگان
انکلاخ و کلاک و کور و اسفند و دوار و دکه و غاز و مرغان
شکاری و از جمیع اینها مرده و جیفه نمی بای مگر نادر می
که حیادی شکار کند یا درنده انرا هلاک کند هرگز از این
حیوانات چون آثار مرگ در خود احساس کردند در مواضع
پنهان و مخفی میشوند و در اینجا می پزند اگر چنین نبود
باید صحرایا مملو باشد از جیفه نهان آنکه طوارق متعفن
گردانند و طاعونها و بیماریها بسبب آن در میان مردم
بگردد پس نظر کن که دفن کردن مردان که بنی آدم در اول
عالم در قفسه کشتن قایل بپیل را و پیدا شدن دوسرغ که یکی
دیگر را کشتند در عالم پنهان گردانده بودند حقیقتا
چگونه انرا طبع حیوانات گردانیده تا مردم از فساد جیفه
ایشان نجات یابند پس نظر کن که صنایع حکیم چگونه طبع
این بیهوش را بجهول گردانیده است بر آنکه جگر نماید بر
چنین عطش غالی از خوف مضرت آن و انسانی که در نهایت
عقل و تمیز باشد نفس خود را از چنین امری که این مقدار
خواهش داشته باشد از خوف ضرر غالباً منع نمیکند و دوباره
وقتی که طعم بدستش نیاید خود را بر و شمرده می اندازد
و شکش را یاد میکند بختی که مرغی که ان میگذرد در کان
میکند که مرده است پس طبع آنکه انرا بدود و از گوشت و عین
بخورد و بر کشته او مینشینند افکاه دوباره میبرد و انرا
شکار میکند

و از زمین و روی زمین و فوجهای پرندگان
انکلاخ و کلاک و کور و اسفند و دوار و دکه و غاز و مرغان
شکاری و از جمیع اینها مرده و جیفه نمی بای مگر نادر می
که حیادی شکار کند یا درنده انرا هلاک کند هرگز از این
حیوانات چون آثار مرگ در خود احساس کردند در مواضع
پنهان و مخفی میشوند و در اینجا می پزند اگر چنین نبود
باید صحرایا مملو باشد از جیفه نهان آنکه طوارق متعفن
گردانند و طاعونها و بیماریها بسبب آن در میان مردم
بگردد پس نظر کن که دفن کردن مردان که بنی آدم در اول
عالم در قفسه کشتن قایل بپیل را و پیدا شدن دوسرغ که یکی
دیگر را کشتند در عالم پنهان گردانده بودند حقیقتا
چگونه انرا طبع حیوانات گردانیده تا مردم از فساد جیفه
ایشان نجات یابند پس نظر کن که صنایع حکیم چگونه طبع
این بیهوش را بجهول گردانیده است بر آنکه جگر نماید بر
چنین عطش غالی از خوف مضرت آن و انسانی که در نهایت
عقل و تمیز باشد نفس خود را از چنین امری که این مقدار
خواهش داشته باشد از خوف ضرر غالباً منع نمیکند و دوباره
وقتی که طعم بدستش نیاید خود را بر و شمرده می اندازد
و شکش را یاد میکند بختی که مرغی که ان میگذرد در کان
میکند که مرده است پس طبع آنکه انرا بدود و از گوشت و عین
بخورد و بر کشته او مینشینند افکاه دوباره میبرد و انرا
شکار میکند

و از زمین و روی زمین و فوجهای پرندگان
انکلاخ و کلاک و کور و اسفند و دوار و دکه و غاز و مرغان
شکاری و از جمیع اینها مرده و جیفه نمی بای مگر نادر می
که حیادی شکار کند یا درنده انرا هلاک کند هرگز از این
حیوانات چون آثار مرگ در خود احساس کردند در مواضع
پنهان و مخفی میشوند و در اینجا می پزند اگر چنین نبود
باید صحرایا مملو باشد از جیفه نهان آنکه طوارق متعفن
گردانند و طاعونها و بیماریها بسبب آن در میان مردم
بگردد پس نظر کن که دفن کردن مردان که بنی آدم در اول
عالم در قفسه کشتن قایل بپیل را و پیدا شدن دوسرغ که یکی
دیگر را کشتند در عالم پنهان گردانده بودند حقیقتا
چگونه انرا طبع حیوانات گردانیده تا مردم از فساد جیفه
ایشان نجات یابند پس نظر کن که صنایع حکیم چگونه طبع
این بیهوش را بجهول گردانیده است بر آنکه جگر نماید بر
چنین عطش غالی از خوف مضرت آن و انسانی که در نهایت
عقل و تمیز باشد نفس خود را از چنین امری که این مقدار
خواهش داشته باشد از خوف ضرر غالباً منع نمیکند و دوباره
وقتی که طعم بدستش نیاید خود را بر و شمرده می اندازد
و شکش را یاد میکند بختی که مرغی که ان میگذرد در کان
میکند که مرده است پس طبع آنکه انرا بدود و از گوشت و عین
بخورد و بر کشته او مینشینند افکاه دوباره میبرد و انرا
شکار میکند

蘇軾

فليحتاج الى صول العنق
 ليتناول بهما الصفا
 الى شكار فتقوت من شكاره
 ما قبل خلقه ان في كثير من عظماء
 اعنى الناس والوجه والنبين
 والحمد لله

سُبْحَانَكَ يَا شَيْخِي
 يَا مَنْ فِيهِ الْفُطْنَةُ الَّتِي
 لَا يَفْهَمُهَا إِلَّا
 بِرَأْسِ الْإِيمَانِ
 يَا مَنْ فِيهِ الْفُطْنَةُ الَّتِي
 لَا يَفْهَمُهَا إِلَّا
 بِرَأْسِ الْإِيمَانِ
 يَا مَنْ فِيهِ الْفُطْنَةُ الَّتِي
 لَا يَفْهَمُهَا إِلَّا
 بِرَأْسِ الْإِيمَانِ

[illegible]

کتاب فی الجواهر و فی الجواهر و فی الجواهر
کتاب فی الجواهر و فی الجواهر و فی الجواهر
کتاب فی الجواهر و فی الجواهر و فی الجواهر

و غریب خلقت ایشان ان مقدار که کافی است برای کسی که جزو پیر
پیشوا هم وصف نمائی برای من غریب خلق موزان و مرغمان را خست
من مود که ای فضل نامت نامت در روی مود چه صغیر حقیر یادوان
نقصی بسیار این را آنچه صلاح آن حیوان در است پس از این است این
حسن تقدیر و انصاف تصور در دامن بدن مود حقیر مکر از قدر
مدبری که مساوی است در قدرت او صغیر و کبر و جلیل و حقیر
نظر کن بسو موزان و جمیعتی که می کنند در جمع کردن و همی کردن
قوت خود که کرده ای از اینها متفق میشوند برای نقل کردن آنها
بخانه های خود چنانچه جمعی از مردم متفق شوند و نقل طعام یا غیر
بلکه جلد و همتا می که موزان در دامن می آیند زیاده از دامن است
بپزی که چگونه یاری یکدیگر می نمایند و نقل دانه بسواختها چنانچه
ادمیان در کار طعام معاونت یکدیگر می نمایند پس دانه ها و بدو هم می کنند
که نه وید و ضایع نشود و چون در طبیعت دانه ها بهم رسیده با یکی در
سوزاخ آنها داخل شده آنها را بر زمین می ورنند بافتاب میریزند
تا خشک شود و باز سوزاخ های خود را در زمین ها بلند می سازند
که محل عبور سیل نباشد و خرق شوند اینها هر بدو در عقل و تفکر
از ایشان بعمل می آید بالتمام خالص است که ایشان را از بدو و بمصالح خود

و بین انسان و حیوان
و نقص فی العقل و ان
و انطق انطق با فضل
و لطف الله جل جلاله
و لطف الله جل جلاله
و لطف الله جل جلاله

من الجواهر و فی الجواهر
و فی الجواهر و فی الجواهر
و فی الجواهر و فی الجواهر
و فی الجواهر و فی الجواهر
و فی الجواهر و فی الجواهر

و فی الجواهر و فی الجواهر
و فی الجواهر و فی الجواهر
و فی الجواهر و فی الجواهر
و فی الجواهر و فی الجواهر
و فی الجواهر و فی الجواهر

کيفية سلك الذباب عنكبوت وحيد الزمان تحت روض

راهنماي خود که از مختصر لطیف کامل و مرصع شامل نظر کن بسو
جانوریکه او را ایت عینا مند و عامه مردم اسد الذباب بر میگویند
یعنی شیر مکس و بیرون که حق جیل و عاچه مقدار میل و تدبیر معا
با و داده هرگاه مینماید که مکس نزدیک و نشست نرا مدت مهلت
میدهد و خود را مرده بان مینماید و حرکت نمیکند تا آنکه دانست
که مکس مطمئن شد و ازان غافل گردید حرکت هواری میکند
که مکس خبر نیابد و چون بجائی رسید که بیک جستن او را تواند
گرفت بر میخیزد و او را میکشد و چون گرفت نرا اتمام پاهاى خود
محکم نگاه میدارد که میاد ازان بچاف یابد و پیوسته نرا چنین دارد
تا هنکامیکه احساس نماید که ضعیف و سست شده انگاه او را از
هم میدارد و حشر خود میگرداند اما عنكبوت انخانه که می تند دای است
که برای شکار مکس میسازد و در میانش نهان میگرد و چون مکس در
ان دام بند شد بز نزدیک آن میرود و ساعت بساعت نرا میکزد و
بجین زندگانی میکند و چنین حکایت میکنند شکار کردن سک و
بوز و جمعی تله و دام شکار میکنند همین تدبیرها که عنكبوت و
سایر این حیوانات بکار میبرند شکار جانوران میکنند پس نظر کن بر
این جانور ضعیف نرا اسد الذباب عنكبوت چگونه مدبر علم در

کيفية سلك الذباب عنكبوت وحيد الزمان تحت روض
نفسه را از شکار او نشاند و غافل گردید حرکت هواری میکند
که مکس خبر نیابد و چون بجائی رسید که بیک جستن او را تواند
گرفت بر میخیزد و او را میکشد و چون گرفت نرا اتمام پاهاى خود
محکم نگاه میدارد که میاد ازان بچاف یابد و پیوسته نرا چنین دارد
تا هنکامیکه احساس نماید که ضعیف و سست شده انگاه او را از
هم میدارد و حشر خود میگرداند اما عنكبوت انخانه که می تند دای است
که برای شکار مکس میسازد و در میانش نهان میگرد و چون مکس در
ان دام بند شد بز نزدیک آن میرود و ساعت بساعت نرا میکزد و
بجین زندگانی میکند و چنین حکایت میکنند شکار کردن سک و
بوز و جمعی تله و دام شکار میکنند همین تدبیرها که عنكبوت و
سایر این حیوانات بکار میبرند شکار جانوران میکنند پس نظر کن بر
این جانور ضعیف نرا اسد الذباب عنكبوت چگونه مدبر علم در

منه منخاف والنباح
خبر بجا نماند و فتنه
یقین نماند و فتنه
مخاطبت نماند و فتنه
و مکاسب نماند و فتنه
معا شانه و فتنه
واقوات عیالهم فضلات
والصوف

الاشعث والوف
معا شانه و فتنه
واقوات عیالهم فضلات
والصوف

كَيْفَ خَلَقْتَ بِرَأْسِ كَامٍ مِنْ أَسْنَانِ الطَّبَائِبِ وَالْوَعُولِ وَالْإِبَابِلِ فِي
تَوَالِ كَثَرِ النَّاسِ لَصَدَقَ عَجَبُ فِي مَجَالِ وَالْمَقَامِ
وَالْأَبْجَدِ فِي مَجَالِ النَّاسِ لَصَدَقَ عَجَبُ فِي مَجَالِ وَالْمَقَامِ

طبع آنها چنانچه برای شکار کردن و تحصیل روزی خود نمودند و
 داده که او می بدو و چنانچه او بکار بردن آنها مان نتواند رسید و
 مشا پسیرا که بان حیرت توان گرفت و امور عظیم مانند مویش
 و اشباه آن زیرا که بسیار است تمییز نمایند معنی نفیس را پسیر
 و باین تمییز نفی در آن معنی نفیس هم غیر شد چنانچه اگر طلا و نقره
 در میزان با سنگ و آهن بسنجند سبب نقصان آنها نمیکرد و در حق
 گویند که نزدیک باین معنی در کلام مجید وارد شده که اِنَّ اللّٰهَ لَا
 یَسْتَحِبُّ اَنْ یُّضَرَّبَ مَثَلًا لِّمَا بَعُوْضُهُ فَاَوْفَوْهَا بِعَنْیِیْ خَدَّ شَرِّمَ عَنِ کُنْدُ
 ازانکه مثل زنده و امیری از امور به پشته یا خورد ترازان پس حضرت
 فرمود که ناممل کن ای فضل در جسم پرندگان و خلقت ایشان را که
 چون متعلق به فقر و فرموده که در هوا پرواز کنند جسم مشرب سبک
 افزاید و خلقتش را مندرج و در هم گردانیده و از چاه و پا که در سایر چو
 افزاید در آن بدو و پا اکتفا نموده و از پنج انگشتان چهار داده و یک
 دفعه بود و سر کین هر دو یکسو رانج برای وی مقرر فرموده و سینه اش
 باریک و تنگ گردانیده که هوا را باسانی بشکافد و حیثیتی که سینه کشی
 همیشه از قدر برای شکافتن و دو بال و دوش و پرهای دراز حکم افزاید
 که الت پرواز می باشد و جمیع بدنش را لباس پر پوشانیده که هوا را

فذلك
وأصناف السباع
من الأسماك والنمل
والذباب والنمور
غيرها وضروب الجو
والحشرات ودواب
الارض وكذلك
الطيور من الغنم
القطا والأفوال
والسباع والحيث

جميعاً وكلها لا يرى
منها اذا حانت الا الى
جل الواحد يصير فاه
او يفتت ثم سبع فاذن
احسوا بالاموت احسوا
في مواضع خفية فيكون
بينها ولو لا ذلك لان
الصحابي في

مكيا مفضل
عليهم من
الناس من
الاجل والفساد
بجعل طبعها وازكا
الذي مثل لهم في
علوه بالتمثيل الاول
يخلص اليه الناس
فانظر الى هذا الذي
تخلد الامم والوفا
نفسه والحق هو

استعمال آلات و
فانظر الى هذه الامور
التي هي في الوجود
من غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود
فانظر الى هذه
الامور التي هي
في الوجود من
غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود

نکرد وایمفضل ایا دیده ان مرغ که پاهای را زد و دستهای را
در پاهای و از آن وقت نفعش آنست که اکثر اوقات در میان آب میباید
و تن آن بر روی آن پاهای را فدا نمایند دیده باقی است که بر بلندای پست
باشد و در کین جانوران آب هشت هرگاه جانور پدید آید که طعم آن
شد هشته کام بر میپزد و اما از این باید که پاهایش کوتاه بود بجان
شکار خود و آن میشود شکارش با آب میسوزد و از این حرکت محاوره
شکاران دم میکند پس این روی بلند با آب و عطا کرده که بجان خود
رسد و مطالبش فاسد نکرد و اما مثل کن انواع تدبیر حکم قدیر و در خوا
مرغان بدو پستی که هر مرغ که پایش بلند است گردش دراز است
آنکه طعم خود را از زمین تواند گرفت که پایش را از خاک نشو و نمید
نمیتوانست چیزی از زمین بسوی او بر آید و گاه هشت که او را با گردن دراز
بمقدار بلند اعانت که بر آن کارسان تو باشد پس هر چه از این برای خلقت
که در آن فاعل نماید بر نهایت صواب و حکمت میباید نظر کن بسوی خلقت
و امثال آن چگونه هر روز بطلب و زی خود پرواز میکنند و روزی خود را
میپایند و چنان نیست که یکجا برای ایشان مجتمع و همپا باشد بلکه بی
حرکت و جستجو بیایند و هم چنین حیوانات و آدمیان روزیهای خود را
بسی و طلب میبایند پس قریه میکند خداوند بر آنکه روزی را چنانچه بخواهد

فانظر الى هذه الامور
التي هي في الوجود
من غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود
فانظر الى هذه
الامور التي هي
في الوجود من
غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود

فانظر الى هذه الامور
التي هي في الوجود
من غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود
فانظر الى هذه
الامور التي هي
في الوجود من
غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود

فانظر الى هذه الامور
التي هي في الوجود
من غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود
فانظر الى هذه
الامور التي هي
في الوجود من
غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود

ما یسری بالکلیه و یسری بالجزئی
 و یسری بالکلیه و یسری بالجزئی
 و یسری بالکلیه و یسری بالجزئی
 و یسری بالکلیه و یسری بالجزئی

لون افتریده برای آنکه موافق ترین رفیکها است برای دیده و نور و جبر
 نقیبت اینطایید حتی آنکه اظنایم بگویند که اگر کسی را ضعفی در دیده
 بدیدامده باشد باید که نظر کند مایل بسایه و بعضی از طبیبان طارفا
 حکم کرده بود برای کسی که کندید و بینائی بهر سببیده بود پیوسته
 نظر کند در تغافل بکوری که مائل و از آب باشد پس تفکرها که چگونه خفیه
 و ناک اسما را بگوید مایل بسایه کرد و پند که مکرر نظر کردن با سماء
 بدیده حاضر در ساندیش آنکه مکرر و دانایان بعد از تجارب بسایه
 پی بان برده اند چون در خلقت حکیم علیم نظر میکنی موافق از مینا
 حکمت بالغه الهی در همه چیز ظاهر است باید که عبرت بگردان از آن عبرت
 بگردان و تفکر نمایند در آن ملحدان تفکر نماید مضل و مغلوب و غروب
 افتاب برای قیام لیل و نهار اگر طلوع افتاب نمیشود جمیع امور عالم
 باطل میشد و نمیتوانستند مردم سعی نمایند تصرف کنند در امور
 معاش خود و دنیا همیشه برایشان نوار بود و عیش ایشان بدون لذت
 و روح و روشنائی و نور کواری نبود و مصالح طلوع خورشید از افنا
 روشن تر است و احتیاج بپیان ندارد بد که ناممل کن در منافع غروب
 افتاب کران نمیشود مردم را فرار و سکون نمیشود باشد و احتیاج
 که دارند بنوم و استراحت تا آنکه ابدان ایشان از کلال برآید و حواس

الغرض من و ما یسری بالکلیه
 قال قائلون انما یسری بالکلیه
 و یسری بالکلیه و یسری بالجزئی
 و یسری بالکلیه و یسری بالجزئی

و یسری بالکلیه و یسری بالجزئی
 و یسری بالکلیه و یسری بالجزئی
 و یسری بالکلیه و یسری بالجزئی
 و یسری بالکلیه و یسری بالجزئی

و یسری بالکلیه و یسری بالجزئی
 و یسری بالکلیه و یسری بالجزئی
 و یسری بالکلیه و یسری بالجزئی
 و یسری بالکلیه و یسری بالجزئی

و غایب است و در وقتیکه در میان
خود و غایب است و در وقتیکه در میان
خود و غایب است و در وقتیکه در میان
خود و غایب است و در وقتیکه در میان

عمرهای خود را و وقتهای قرصها و اجازات و معاملات و سایر امور
خود را و بیکدیگر و طغاب یکسال تمام میشود و این حسابها بان مضبوط
میکرد و نظر کن در چگونگی نابیدن افساب که بچه بخوند بپر کرده است
چکم و طاب بدوستی که اگر در یک موضع آسمان ایستاده بود و قبا
از آن نمینمود هر آنکه بسیاری از جهات از نور آن بهره ورنیکردند
و کوهها و دیوارها و سقفها مانع تابش آن میکردند و چون چو
که فیضش عام و نفوذش تمام باشد چنان مقدار ساخته که در اول
روز از مشرق برآید و بر آنچه مقابل آسمان رجهت مغرب بتابد و پیوسته
حرکت کند و کرد و بجایهای مختلفه از صنایع از نور خود بهره رساند
تا بمغرب مشرق کرد و بجانب مشرق که در اول روز بتابد و بشیخ
اشاره واضح نمایند که هر خود را از متفقت نور خود و بشید نیابد و
متصمیم که در خوان احسانش کرده خوردشید و ابداً رات بر جمع ساکنان
مطبوره امکان انجاد و نبات و حیوان متمت کرده و بشیخ را
بی بهره نکند آشفته پس فرمود که اگر افساب یکسال یا کمتر بخوند
و بر اهل جهان نمیتابید حال ایشان ابر خواهد بود بلکه ایشان را
بالحال نبات و قبا حال بهمنور پس غنی بینند مردم که این قسم مو
جلیله که نزد ایشان در تحویل آنها چاره و جیلده نیست چگونگی بر

الافات فاعین
حسن فی الشیء
بجاء ضعیف
بجاء فصیح
عند الجمل البعید
و انکبف یعلم
و بموضع
ان من فیها
منافذ و هو

بغیر و هم که
فیر و هم که
کامی و هم که
الحیوان و هم که
النبات و هم که
کره و هم که
هم و هم که
دری و هم که
الواحد و هم که

و انکبف یعلم
عند الجمل البعید
بجاء ضعیف
بجاء فصیح
الافات فاعین
حسن فی الشیء
بجاء ضعیف
بجاء فصیح
عند الجمل البعید
و انکبف یعلم
و بموضع
ان من فیها
منافذ و هو

من الآلة والعجب في
 كون السماء وما فيها من
 خلقها لتبين ما في هذا
 اللون أشك من الألوان

1-V

الطعام ومن كان
الى الامعاء ومن
يستعمل
من الامعاء
من اومة
من اومة على
من اومة على
من اومة على

[illegible]

در حرکت کواکب فلک و بطریق حدیثی
 و در حرکت کواکب فلک و بطریق حدیثی
 و در حرکت کواکب فلک و بطریق حدیثی
 و در حرکت کواکب فلک و بطریق حدیثی

مانند زراعت کردن و درخت کشتن و سفر دریای و صحرای و علامت
 برای حد و ثواب و زیادت بادها و باریدن بارانها و ظهور
 سرما و گرما و بانهها و ایت میابند مسافران در شبها و بتواریها
 مشغول میشوند در قطع بیابانهای نادر و پاهای بخار و قطع نظر از همه
 این منافع و حاصل حرکت اینها در میان آسمان گاه بسو مشرق و گاه
 بسو مغرب برای متفرکان عسرها است زیرا که اینها بسرعت حرکت میکنند
 که فوق آن تصور نشود و اگر نزدیک ما باین سرعت حرکت میکردند
 هر آنکه دید آنها را بوفور نور خود میبودند و چنانچه در جستن برقهای
 متواتر که در جو عادت میشود خوف زهاب بخار هست و همچنین
 اگر حاجتی در میان قیام باشند که چراغهای بسیار را فروخته باشند
 و نهایت سرعت آن چراغها را برد و در ایشان گردانند هر آنکه دید
 ایشان حیران میشود بمرتبه که بر روی افشند پس نظر که چگونه بتقدیر
 ساخت است چنانکه علم که این کواکب با سرعت حرکت کنند و در ایشان
 نور دیدنشان مانند و صحنه که در حرکت سرچشمه ایشان هستند
 اید و اندک نوری در ایشان قرار داده که در وقتی که افتاب و ماه طالع بنای
 و کبیرا در شبها حرکت خود و در بوی اینها مشغول گردند و اگر انوار اینها
 بنور آید و در شب نمیتوانست از جای خود حرکت کند پس باطل گردد

بقسطه من المنفعة
 فیها و الاصل الذی
 له و لو تخلصت فقل
 عام و بعض عام کیف
 کان و لو نزلت علی
 کما کان و لو کان

مع ذلك بقوله
 کیف کفی انما
 الامور الجلیلة التي
 و عند من الجلیلة
 فکما فیها و کما
 فکما فیها و کما

و در حرکت کواکب فلک و بطریق حدیثی
 و در حرکت کواکب فلک و بطریق حدیثی
 و در حرکت کواکب فلک و بطریق حدیثی
 و در حرکت کواکب فلک و بطریق حدیثی

اثبات منتهی در علم فاد که فاد یکی با برای صلیح در قد دی از زمان مقدر
 ساخت برای فکر مردم بان محنا چند و مخلوط بقدر ز نور کرد ایند که کا
 برایشان دشوار نشود تفکر کن در این فلات که بافتاب ماه و ستارگان
 و برجهای خود چگونه پیوسته بر د و د عالم میگرد و حرکت که منسوب
 اختلاف در آن نمیشود و فصول چهار گانه بان منضم میگردد و اضمنا
 حیوانات و نباتات با این تدبیر تربیت میبایند و بغایت کمال خود
 میرسند آیا چنین تدبیر که جمیع عالم با این وسعت با صلاح یابد و
 نظام پذیرد بدون تدبیر مقدس و حکیم میتواند بود فرض هر کس که
 این حضرت بیان فرمودند از سرعت حرکات فلات این عالم که ضبط
 کرده اند نه فلات است که مد کور شد و از احادیث هفت فلات عرض
 و کریم و جهت سردیست بسیار نظام هر چه شود که حرکات نباتات نکرده اند
 اما نفی هم نکرده اند و حرکت شبانه روزی که اسرع حرکات است که در شبانه
 روزی یکد و قطع میکند و بفلات هم منسوب میدانند و بعد از آن
 انرا از زمین بغیر از خدا نمیدانند و بعد مقرران که باعتقاد حکما ما اس
 سطح محدب فلات ثوابتست و زمین موازی شمس و سه هزار و هزار و پانصد
 و بیست و چهار هزار و شصت و نه فرسخ تقدیر کرده اند و حرکت آن در
 شبانه روزی و بیست هزار و هزار و فرسخ است هر نقطه از آن این مقدار

اثبات منتهی در علم فاد که فاد یکی با برای صلیح در قد دی از زمان مقدر
 ساخت برای فکر مردم بان محنا چند و مخلوط بقدر ز نور کرد ایند که کا
 برایشان دشوار نشود تفکر کن در این فلات که بافتاب ماه و ستارگان
 و برجهای خود چگونه پیوسته بر د و د عالم میگرد و حرکت که منسوب
 اختلاف در آن نمیشود و فصول چهار گانه بان منضم میگردد و اضمنا
 حیوانات و نباتات با این تدبیر تربیت میبایند و بغایت کمال خود
 میرسند آیا چنین تدبیر که جمیع عالم با این وسعت با صلاح یابد و
 نظام پذیرد بدون تدبیر مقدس و حکیم میتواند بود فرض هر کس که
 این حضرت بیان فرمودند از سرعت حرکات فلات این عالم که ضبط
 کرده اند نه فلات است که مد کور شد و از احادیث هفت فلات عرض
 و کریم و جهت سردیست بسیار نظام هر چه شود که حرکات نباتات نکرده اند
 اما نفی هم نکرده اند و حرکت شبانه روزی که اسرع حرکات است که در شبانه
 روزی یکد و قطع میکند و بفلات هم منسوب میدانند و بعد از آن
 انرا از زمین بغیر از خدا نمیدانند و بعد مقرران که باعتقاد حکما ما اس
 سطح محدب فلات ثوابتست و زمین موازی شمس و سه هزار و هزار و پانصد
 و بیست و چهار هزار و شصت و نه فرسخ تقدیر کرده اند و حرکت آن در
 شبانه روزی و بیست هزار و هزار و فرسخ است هر نقطه از آن این مقدار

اثبات منتهی در علم فاد که فاد یکی با برای صلیح در قد دی از زمان مقدر
 ساخت برای فکر مردم بان محنا چند و مخلوط بقدر ز نور کرد ایند که کا
 برایشان دشوار نشود تفکر کن در این فلات که بافتاب ماه و ستارگان
 و برجهای خود چگونه پیوسته بر د و د عالم میگرد و حرکت که منسوب
 اختلاف در آن نمیشود و فصول چهار گانه بان منضم میگردد و اضمنا
 حیوانات و نباتات با این تدبیر تربیت میبایند و بغایت کمال خود
 میرسند آیا چنین تدبیر که جمیع عالم با این وسعت با صلاح یابد و
 نظام پذیرد بدون تدبیر مقدس و حکیم میتواند بود فرض هر کس که
 این حضرت بیان فرمودند از سرعت حرکات فلات این عالم که ضبط
 کرده اند نه فلات است که مد کور شد و از احادیث هفت فلات عرض
 و کریم و جهت سردیست بسیار نظام هر چه شود که حرکات نباتات نکرده اند
 اما نفی هم نکرده اند و حرکت شبانه روزی که اسرع حرکات است که در شبانه
 روزی یکد و قطع میکند و بفلات هم منسوب میدانند و بعد از آن
 انرا از زمین بغیر از خدا نمیدانند و بعد مقرران که باعتقاد حکما ما اس
 سطح محدب فلات ثوابتست و زمین موازی شمس و سه هزار و هزار و پانصد
 و بیست و چهار هزار و شصت و نه فرسخ تقدیر کرده اند و حرکت آن در
 شبانه روزی و بیست هزار و هزار و فرسخ است هر نقطه از آن این مقدار

اثبات منتهی در علم فاد که فاد یکی با برای صلیح در قد دی از زمان مقدر
 ساخت برای فکر مردم بان محنا چند و مخلوط بقدر ز نور کرد ایند که کا
 برایشان دشوار نشود تفکر کن در این فلات که بافتاب ماه و ستارگان
 و برجهای خود چگونه پیوسته بر د و د عالم میگرد و حرکت که منسوب
 اختلاف در آن نمیشود و فصول چهار گانه بان منضم میگردد و اضمنا
 حیوانات و نباتات با این تدبیر تربیت میبایند و بغایت کمال خود
 میرسند آیا چنین تدبیر که جمیع عالم با این وسعت با صلاح یابد و
 نظام پذیرد بدون تدبیر مقدس و حکیم میتواند بود فرض هر کس که
 این حضرت بیان فرمودند از سرعت حرکات فلات این عالم که ضبط
 کرده اند نه فلات است که مد کور شد و از احادیث هفت فلات عرض
 و کریم و جهت سردیست بسیار نظام هر چه شود که حرکات نباتات نکرده اند
 اما نفی هم نکرده اند و حرکت شبانه روزی که اسرع حرکات است که در شبانه
 روزی یکد و قطع میکند و بفلات هم منسوب میدانند و بعد از آن
 انرا از زمین بغیر از خدا نمیدانند و بعد مقرران که باعتقاد حکما ما اس
 سطح محدب فلات ثوابتست و زمین موازی شمس و سه هزار و هزار و پانصد
 و بیست و چهار هزار و شصت و نه فرسخ تقدیر کرده اند و حرکت آن در
 شبانه روزی و بیست هزار و هزار و فرسخ است هر نقطه از آن این مقدار

لا تقارن في كمالها من بعض
من الغنائم ولا يفسد
الملك من بعض
والتفريق في بعض
فلا واحد منها يسير
سيراً من غنائم
عام مع الغنائم
القريب والآخر خاص
لنفسه من الغنائم

دردونی طی میکند از اینها قیاس کن که سرعت و پیروزی است
تقدیر الهی بر علیه این حضرت و نمود اگر کسی گوید که گاه با اتفاق چیز
شد چه گویم میگویم که اگر این شخص در ولای زاهد بیدار میگردد
و باغی را مشتمل باشد بر اشجار و نباتات آب دهد و الاغ و اوراق
همه را بفون حکمت و مطابق مصلحت باغ ساخته شده باشد با احتیاج
میدهد که در ولای بی صانعی مدبری هم میسر شده باشد و اگر ابر
بر چنین قوی کند مردم در حق او چه خواهند گفت هر کما عقل و
دولتی که از تحت چند ساخته اند و اندک عسله برای مصلحت قطع از
رضین پر از خمر اند و باور کنند که بی صانعی و قدرت و افاق بهیلا آمده باشد
چگونه بخوبی این احتمال خواهد نمود در این دولت با عظم که مخلوق شده
است و حکمتی چند که از دهان بشر قاصر است از دوازده عشری از کشتار
ان از برای مصلحت جمیع رفیع و اینچه بر روی است که گوید بی حکمت و تقدر
علم حکیم قدیر وجود آمده و اگر در این افلاک عظم خللی و رخه پیدا
شود که محتاج بر مرمت و اصلاح باشند چنانچه الا بتکه مردم برای اعلا
خود میسازند کاهی محتاج بر مرمت میشوند کی چاره این میتوانست
و کدام صانع از عهد این بر میاید تفکر کن ای مفضل در مقامی را که
نهاده که چگونه بر وفق مصلحت عباد مقدر گشته و در اگر مشهوره نهایش

و تفريق في بعض
فلا واحد منها يسير
سيراً من غنائم
عام مع الغنائم
القريب والآخر خاص
لنفسه من الغنائم

التي تدور على
التي تدور على
التي تدور على
التي تدور على
التي تدور على
التي تدور على
التي تدور على
التي تدور على
التي تدور على
التي تدور على

من الغنائم ولا يفسد
الملك من بعض
والتفريق في بعض
فلا واحد منها يسير
سيراً من غنائم
عام مع الغنائم
القريب والآخر خاص
لنفسه من الغنائم

وكانت الماريا في فراق
بجان واحد لا يخلو
ان يكون فيهما على ان واحد
فجرب عليها الاكل ان
الجملة التي تصفها في
اختلاف سير الماريا
وكان ذلك من العار
وكانت في ذلك على العار
المصطفى بن الماريا
والله يري فيهما

و در این باب از علم نجوم و حساب و هندسه و غیره و در این باب از علم نجوم و حساب و هندسه و غیره و در این باب از علم نجوم و حساب و هندسه و غیره

جواب میگویم که زلزله و اشتباه آن موعظه و توبیخ است که خدا مرد
با آنها میسر سازد تا مگر کردند از راه حاجی و هم چنین آنچه نازل میگردد
با ایشان از بلاها دریدهای ایشان و اموال ایشان برای صلاح
و استقامت ایشان است و دنیا و اگر صلاح یابند بعوض آنچه از
ایشان فوت شده است و آخرت چند بایشان میدهند که هیچ از
امور دنیا معادل آن نمیتواند بود و اگر مصلحت او و سایر خلق بدان
باشد که آن عوض را در دنیا با و بداند و آنچه الله حکمتها انشک
بطح سر و خشک فریده و سنگ نیز سرد و خشک است و فرق
انها که انشک سنگ خشک تراست که سایر اجزای زمین در این
رتبه از پیش پیورده سنگ سفت پیور و یکا که حیات حیوانات
همه با است و پیور و ششم و بنا و هیچک از احوال ضروری و متعینی
پس پیش از از سنگ کمتر کرد و نیده نرم و ملایم ساخته که احوال
ضروری در آن با سالی صورت یابد و از جمله ندرت بهر خلیف ملک
پذیر است که در معظم معوره قطب شمالی را قفع است چون زمین
از کر ویت حقیقه بیرون رفته است طرف شمال و در جانب است
از طرف جنوب و این سبب گشاید مانند جمله و فرات و نهر شمال
بجانب جنوب جاری شده اند چون اینها که خوف و نیاز است تابع رو

فضل و حسن و ابتدای این
افایم از مشق ناشی از بلاد
چین بود پس از اینجا بلاد
تیس و صد و سی و پنج
و بیست و شمس و کوه بلور
بدنشان و جنوب بلاد

و چون در این باب از علم نجوم و حساب و هندسه و غیره و در این باب از علم نجوم و حساب و هندسه و غیره و در این باب از علم نجوم و حساب و هندسه و غیره

و در این باب از علم نجوم و حساب و هندسه و غیره و در این باب از علم نجوم و حساب و هندسه و غیره و در این باب از علم نجوم و حساب و هندسه و غیره

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

فوائد صافی و نافع لعلیها السلام

من خیر المنافع و نافع
الاصح و الاکمل
من خیر المنافع و نافع
الاصح و الاکمل
من خیر المنافع و نافع
الاصح و الاکمل

منفعتش عظیم است و آن چراغیست که مردم می فروزند و شبها در
حوایج خود بکار میبرند اگر این نبود مردم در شبها از تاریکی و تاریکی
قبرها بودند و در شبها نمی توانستند کتب و خیاطی و نساجی کردن
و چگونه میشد حال کسی که او را دردی عارض شود در وقتی از او
شب و محتاج شود بضمادی یا سفوفی یا دوائی دیگر که بان استشفافیت
و منافع آتش و ریختن طعامها و گرم کردن بدن و خشکاندن جامها
و تحلیل اشیا زیاده از آنست که احصا توان نمود و از آن ظاهر تر است
که محتاج بیدیان باشد بلکه از آتش روشن تر است تفکر کن ای مفضل
در منفعت بروصافی هوا که گاه چنین و گاه چنان است و هر دو
ضرر است برای مصلحت انسان و اگر یکی از اینها دایم میبود و مورد
مغایب ایشان مفضل میشد زیرا که همیشه باران میبارید و بگوید
سبزهها متعفن میشدند و بدن حیوانات سست میشد و هوا
سرد میگذاشت و انواع بیماریها در میان مردم عادت میشد و
عبود مردم حسد و میکردند و اگر هوا پیوسته صاف بود و باران
نیبارید زمین خشک میشد و گیاهها میسوخت و آب چشمها و رو
بر طرف میشد و ضرر بسیار از این جهات بر مردم می رسید و بعضی بر هوا
غالب میشد و انواع امراض از پیوسته بر مردم بهم میزد و چون گاه

ارتفاع هوا و انقطاعها
عن العلة فی بعض المراتب
المنخفضة و ارتفاعها
عن المراتب الاعلی
سبب منافعها و ضررها
و منافعها و ضررها
و منافعها و ضررها

و منافعها و ضررها
و منافعها و ضررها
و منافعها و ضررها
و منافعها و ضررها
و منافعها و ضررها
و منافعها و ضررها

در عناصرا کاف و حکمت زلزله

والمفرد و ملاقات

عناصرا و المفرد من و
الابدان و بعضا و
ذلك عبر من فكر
على انه من نذر
في مصلحة العالم و
و انتم كن يا مفرد
التي و ما بعد السنت
ردي و كودها الازكر

چنان و کاشچین است هو معتدل میگذرد و هر یک دفع ضرر دیگر
میکنند و همه اشیاء بصلاح و استقامت میباشد اگر کسی گوید که چنان
چنان فکر دهند که در هیچ یک مضرت نباشد که باید بدیگری بصلاح
ایند جواب گوئیم که صلاح ادی دانست که در دنیا بعضی بشفقت و الهی
با و برسد تا آنکه معاصی کند چنانچه هرگاه بدن ادی با بیماری عارض
شود محتاج میگردد بدواهای تلخ تا که او را طبعش را با صلاح آورد و
که در فراختر هم رسیده است تا بل کرد اند هم چنین هرگاه روح او را اثر
و طغیانی عارض شد محتاج میشود با مرتبه چند که موجب صلاح دنیا
و عقبای او است بفضائل اگر پادشاهی از پادشاهان قسنت نماید بر
اسل مملکت خود چندین هزار گنبدیان در هم و دنیا و هر انیر در نظر مردم
عظیم مینماید و اوزه کرم او با حراف جهان میرسد و این بخشش در یک
یکای او ان سیراب کنند چه نماید زیرا که بان شهرها معمور میگردد و
نموی که ازان بدخلات بهم میرسد و در اقالیم زمین اضطاف اضعا
فنا چیر ذهب فضا است یا نمیدینی که یکبار ان چگونه قدرش بزرگست
و بان نعمت بر مردم عظیم است و ایشان غافلند ازان و با این نعمهای عظیم
اگر کسی و اندك حاجتی درگاه خدا باشد یا مقصود در دنیا باشد و در
بخل اید بخشش میاید و انهارا فراموش میکند و نمیداند که خیر او را نیست

کریف بخت الکسای
یکبار ان باقی علی کن
خیر لا حکم و غیر
المرکز و غیر
القبول و غیر
الابدان و غیر

و انما هو معتدل میگذرد و هر یک دفع ضرر دیگر
میکنند و همه اشیاء بصلاح و استقامت میباشد اگر کسی گوید که چنان
چنان فکر دهند که در هیچ یک مضرت نباشد که باید بدیگری بصلاح
ایند جواب گوئیم که صلاح ادی دانست که در دنیا بعضی بشفقت و الهی
با و برسد تا آنکه معاصی کند چنانچه هرگاه بدن ادی با بیماری عارض
شود محتاج میگردد بدواهای تلخ تا که او را طبعش را با صلاح آورد و
که در فراختر هم رسیده است تا بل کرد اند هم چنین هرگاه روح او را اثر
و طغیانی عارض شد محتاج میشود با مرتبه چند که موجب صلاح دنیا
و عقبای او است بفضائل اگر پادشاهی از پادشاهان قسنت نماید بر
اسل مملکت خود چندین هزار گنبدیان در هم و دنیا و هر انیر در نظر مردم
عظیم مینماید و اوزه کرم او با حراف جهان میرسد و این بخشش در یک
یکای او ان سیراب کنند چه نماید زیرا که بان شهرها معمور میگردد و
نموی که ازان بدخلات بهم میرسد و در اقالیم زمین اضطاف اضعا
فنا چیر ذهب فضا است یا نمیدینی که یکبار ان چگونه قدرش بزرگست
و بان نعمت بر مردم عظیم است و ایشان غافلند ازان و با این نعمهای عظیم
اگر کسی و اندك حاجتی درگاه خدا باشد یا مقصود در دنیا باشد و در
بخل اید بخشش میاید و انهارا فراموش میکند و نمیداند که خیر او را نیست

نور الجواهر

وفور الرب كثر منافع ان

لنصارى من فوضه
ليتم نفعه في الدنيا
فيمنع او يفسد

ميراب ميگرداند و زراعت را مير و ياند و زمين را با امان ميگرداند و بتر
ايتاده ضرر نميدهاود و نزول مضر مصالح ديگر بسيار است بركه
نرم و ملايم ميگردد و هوا را از كدورت جلا ميبخشد و با طاعون و
امراضى كه از فساد هوا بهم ميرسد نايل ميگرداند و افتى كه در روك و درختا
و زراعت ها بهم ميرسد كه از ريقان مينامند ميشويد و بسيار و امثال
ابن منافع بسيار است ذكرش موجب طوليل كلام است و اگر كسى گويد
كه در بعضى از سنوات از كرت نزول امطار و طلوع افق ها در زراعت
بهم ميرسد و برودت فسادى و عفونتى در هوا احداث بنمايد كه موجب
حدوث امراض و ريدن ها و افت ها در زراعت ها ميشود سبب اين چيست
گوئيم كه چيز است اما كاه هست كه حقه عالى صلاح اديان ايشان را هم
ميشمارد از وفور اموال و استغناء ابدان ايشان و مردم را با اين بلاها
مبتلا ميگرداند تا موجب زجر ايشان گردد از معاصى و چنانچه در كلام
مجيد ميفرمايد قُلْ لَوْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَوَدَّعَاكُمْ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
وَالْآفِئَةُ وَالْآثَرَاتِ فَظَرِّكُنْ أَيْمَنُ فَضْلُ بَسُوهُ بِنِ كَوَلِّهَا أَرْخَاكُ وَشَنَكُ
بر روى هم نشسته و بلند شده و جاهلان كان ميكنند كه زيادى
است و خلقت او و احتياجنى با نماند است اين خطا هست بلكه مستغنا
داناها بسيار است از جمله آنها انك بر فها بر قلله كوه ها مينشيند

فمنشى بلع الحزن و فتنه
السنن و ترخي الاطعمه
و بترد الاكل و فتنه
و بتخلف الاكل و فتنه
و باجملة اهل الدنيا
في الامور و فتنه

لان في الثبات و صلات
الحياة و حزن الاشياء
و فسدت فكما انفسك
فيما خاف الله عز وجل
هذه الامور و فتنه
ما يحتاج الى حزن و فتنه

ستفهمه الا ان كيف كانت
فان ذلك كيف كانت
و اعلم ان الدنيا و فتنه
و اعلم ان الدنيا و فتنه
و اعلم ان الدنيا و فتنه

غضبان قال فأيك فلي

فوائد ایشان و باریک بینی خاص

اینها بخل و علم کمیا را از مردم محجوب گردانیده زیرا که طلا و نقره از
معادن بسیار و بی‌هول و بعلی آمدن با علم کمیا همه کس با سالی بخت
اینها می‌توانستند کرد و اینها نیز با در عالم بسیار می‌شدند و قدری
ز مردم کم می‌شد و قیمتی نمی‌داشتند و خرید و فروش و معاملاتی با
نمی‌شد و خراج پادشاهان بعلی آمد و کسی فخر برای او را خود
نمی‌توانست کرد و ایشان را الهام کرده است ساختن از شبهه مس
آبکینه از ریک و پیر و ن آوردن نقره و سرب و طلا از نقره و اشیا
این صنعتها که مضررتی برای مردم دارد و استن اینها نیست پس نظر
کن که کحق تعالی چگونه داده یاد میان مراد ایشان را در امری که ضرر
در آن نیست منع کرده است و ایشان امری چند را که مضررتی برای
ایشان و کسی که معادن را بسیار فرو برد منتهی می‌شود و در عظیمی که
پیوسته جا راست و غور و انرا نمی‌توان دانست و چهاره در عبوان نظر
نمی‌توان کرد و در جانب دیگر که در کوههای نقره هست تفکر کن در این
تدبیر حکیم قدری که خواسته بنماید به بندگان کمال قدرت و وسعت
خود را تا بدانند که اگر بخواست کوههای نقره برای ایشان بر روی
می‌افرید و لیکن چون صلاح ایشان در آن بود و این جوهر بسیار عیش
و انتفاع ایشان از آن بطرف می‌شد لهذا ایشان نداد و فروش را از

مثله ان النمل قد اصاب هذه الارض
 فوعظهم ونهيهم عن الجور
 والفساد فاستمعوا له
 واتقوا به فانهم لم
 يصدقوا به ولا يؤمنوا
 به ولا يهابون الله
 العظيم
 فاستغاثوا من الله
 فاستجاب لهم
 فاصابهم ما لا يعلمون
 في الاخرة وما لا يعلمون
 من امور الدنيا اذ كان
 ذلك في الدنيا فاصابهم
 ذلك صلاهم اجمعين
 فاصابهم ما لا يعلمون
 من امور الدنيا اذ كان
 ذلك في الدنيا فاصابهم
 ذلك صلاهم اجمعين

ذلك ما
الذي خلقكم من الارض
فليكن عليه باردة يا ايها الذين آمنوا
بين الحجارة وانما الفرق بينهما
الحجارة افضل فليس في لو ان اليبس
افضل على الارض فلو ان اليبس
فليس هذا الثبات لك
فليس هذه الحيوة الميمية ان كان
فليس يكون جبالا صلكا كانت
فليس هذه الحيوة الميمية ان كان
فليس يكون جبالا صلكا كانت

من الحبيب والتفاني
ثم هو عبدك وفدا
نقله

نقل علامہ مجلسی مغاک و حوالہ جیدہ

امید شده بود و اراده معاودت داشت و گفت در عرض راه یکی از
 نقبه ها که می رفتیم دست برد بوارش که ما لیدیم نرم می نمود خن
 قدی کنینم و در جیب زامان پر کردیم چون در بیرون ملاحظه
 کردیم لا جورد نفیسی بود و در وقتیکه بان چهار صفت و سیع
 فریاد بسیار کردیم امری که در بیرون گذاشته بودیم گفت چون شما
 من بان طرف کوه رفتم در اول زوال صفا صفتی اندیزنیم می شنید
 و چون بقره تفت بر گشتم مرد بسیار صفا صفتی از اهل آن قریه می شنید
 چون بر حال ما اطلاع یافت گفت من نیز در عنقوان شباب با شما
 حال با چند نفر متوجه آن نقبه شدیم و آنچه دیده بودم نقل کرد و
 بود و گفت چون بان چهار صفت و سیع رسیدیم در آنجا چاهی یافتیم
 و در آن چاه بسیار فرو رفتیم تا بقعر چاه رسیدیم و در قعر چاه
 آنکه دو آدم با هم تواند رفت پیدا شد و در آن راه مرتب بر بروج فرست
 تا بچهار صفت و سیع دیگر رسیدیم و در آنجا و شنائی از یک
 زیاده از آنکه در غار اول دیده بودیم و برق و لعلان طلا و نقره بسیار
 از بر می نمود چون بنزدیک رفتیم اب حقیقی ظاهر شد یکی از فضلاء
 کرد که بشنا عبور کند غرق شد ما از رسیدیم و معاودت کردیم و
 معلوم شد که این معدن عظیمی بوده و هر یکی که پیدا شود کار میکند

يدفن ظهوره على الجبان مع جباه
 العالم ومقايينه مع يمين
 كالنسيم والكلاب كل شئ
 كل فاعله ولو لم تكن
 في الغاية والنايا لم
 ولا وقد تقدم من صفته
 السحاب والضببار
 ويمر من تحتها
 على اللطيف

عقبات حیات

النجاة التي
 تجلب من الملك ان البعيد
 تشاء ما يجلب من العيين
 الى الله ومن الله
 الى الله فان لم يكن
 لو كان لما كان الا على
 ان شاء الله وقبيل
 بلك ما اريدك انك
 اجمعها كان تجاوز

انما غافل يتعرض احد
للملحارده كان يظن ان
ان ان احد ما فقل شيئا
كثيره تغفل الظاهر اليها
والاخر انقله معا بين
للملحارده يتغيث مفضلها
مكلا الهوى ولا كثر
سعه لاخفق هذه الامور
ان وانها لا

و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر

اند چون باخر بر سیده براه دیگر میرفته اند تا بان آب منتهی شده است
باز داشته و مؤید این افک می گفت و اگر شاها اثر کرده و کشندان
و استیلا اعمال ظاهر و چون این نقل غرایبی و با مضمون حدیث
موافقتی داشت بتقریب بر سبیل اجمال مذکور شد و العهد علی
الراوی بر کشیتیم بترجمه حدیث نظر کن ای فضل در نباتات و انواع
منافعیک و اهل حیوة و خالق ارضین و سموات در آنها مقرر است
پس بگوها را برای غذا افزیده و کاهها را برای علف حیوانات و بیشتر
برای فروختن آتش و چوب را برای صنایع نجاریها پوشش و خنایان
و برك و دیش و ساق و ضمغ آنها را برای انواع منقعاتها اگر میوه ها که
ما میخوریم برای مایه دخت بردوی زمین بهم میرسد و بر شاخ
درختان نمینود و هر آینه خلل بسیاد دام و مویش ما بهم میرسد
هر چند از فواکه منفع می شدیم زیرا که منافع چوب و بیشتر و علف
کاه و غیره لکن از مافات می شد و اینها منفعتهای عظیم است قطع نظر
از لذت آنکه آدمی از دیدن گیاههای سبز و درختان خرم و گل های
الوان و شکوفه های کونا کون حاصل میشود که هیچ لذتی را با آن بر
نمی توان کرد فکر کن ای فضل در این وجهی که خدا در ذراعت مقرر فرمود
که از یکدانه صد دانه بدیشت و کمتر هم میرسد و ممکن بود که هر دانه

و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر

و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر

و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر

الان على خلقه خبير
عنكم انما هو فيكم
والان على خلقه خبير

الان على خلقه خبير
عنكم انما هو فيكم
والان على خلقه خبير

الان على خلقه خبير
عنكم انما هو فيكم
والان على خلقه خبير

که بکارند یکدانه از آن بوجود آید و اگر چنین نبود فایده بر آن مین
نمیشد زیرا که میباید تخم سال دیگر بچراغ و قوت زراعت کند که
فاساد اینده حاصل شود نمیشود که اگر پادشاهی خواهد شهری از
از شهرها را آباد کند و اهستار است که تخم بایشان مساعد بدهد که
ایشان در زمین بپاشند و باید که از وقت ایشان را تا وقت حصول
حاصل بایشان بدهد پس عمر کن که آنچه عقلا بفکر خود نیافته اند
پیش از تفکر و ادراک ایشان در صنعت مدیریت حکم بعمل آمده پس
ان مقدار ربع کرامت کرده که وفای تخم ایشان و قوت زارعان بکند و هم
چنین درخت خرما و سایر میوهها از دور خود جو چهار بر خا و در و پسا
میشود که آنچه مردم قطع کنند برای فکر و بجای دیگر عمر نمایند
برای حوائج دیگر بکار برند اصل درخت باقی باشد و اگر افتی با جمل
برسد بدلی داشته باشد و صفتش بر طرف نشود تا مثل کن در رو
بعضی از آنها مانند عدس و ماش و باقلا و اسنباه اینها که در ظرفی
چند مانند کدوها و خربطها میرینند تا آن خربطها محافظت نمایند
انهارا از افهات آنها که مینک مستحکم شود و محتاجی طفل و در میان
میشود برای همین جا داده که از افهات دور بماند و مانند اسنکند
و اسنباه انرا خداد در میان پوست حبلی فریده و بر کسهر دانه در میان

الان على خلقه خبير
عنكم انما هو فيكم
والان على خلقه خبير

الان على خلقه خبير
عنكم انما هو فيكم
والان على خلقه خبير

الان على خلقه خبير
عنكم انما هو فيكم
والان على خلقه خبير

افضل من انما في الدنيا من خلق الله تعالى
 خلقه من طين وطينه من طين وطينه من طين
 خلقه من طين وطينه من طين وطينه من طين
 خلقه من طين وطينه من طين وطينه من طين

وهرها و میوه ها بر سائند پس زمین مانند ماد در مرتبه کست است
 و در پیش ما مانند دهان اطفال که پستان در دهان میگیرند و شیر
 میمکنند نمیدیند که ستون نمیکند و چگونه بطناها از هر جانب میکشند
 تا راستایستند و نیفتند و بجای میل نکنند و هم چنین در دهان و
 سایر نباتات و پیشها در زمین دارند که از هر جانب زمین کشیده
 که نگاه دارند آنها و از افتادن و میل کردن اگر این نبود چگونه درختها
 عظیم طویل مانند نخل و عنبر و چنار بر پای ایستادند و از بادهای
 نوحی افتادند پس نظر کن بنوی حکمت حکم که چگونه پیش از آنکه
 بشود صناعات خود تدبیر کنند بر طبق آن تقدیر فرموده بلکه صناعت
 خیمه و آتشگاه آنرا از روی خلق درخت و امثال آن بر داشته اند پس از آنکه
 خلقت منست مقلد است اما مثل آن ایضا مثل افردین بر کر که در
 در هر یکی مانند دکلای بدن از هر جانب کشیده بعضی غلیظ و بزرگند
 که در طول و عرض بزرگ هستند که دیده و بعضی باریکند که در میان دکلای
 کنده بافته شده و بیکدیگر متصل گردیده اگر بدست میساختند
 صنعت آدمیان در عرض یکسال از ساختن یک برف فارغ نمیتوانستند
 و هر آنکه محتاج بودند بالایات بسیار و حرکات بی شمار و گفتگوها و مشو
 در اندک وقتی از فصل ربیع تا اوج قدرت بصیر و سمیع از کلای بدن

و هر یک از اینها را از خاک و خاکی که از زمین
 بر می آید و از خاک و خاکی که از زمین
 بر می آید و از خاک و خاکی که از زمین
 بر می آید و از خاک و خاکی که از زمین

و از خاک و خاکی که از زمین
 بر می آید و از خاک و خاکی که از زمین
 بر می آید و از خاک و خاکی که از زمین
 بر می آید و از خاک و خاکی که از زمین

و از خاک و خاکی که از زمین
 بر می آید و از خاک و خاکی که از زمین
 بر می آید و از خاک و خاکی که از زمین
 بر می آید و از خاک و خاکی که از زمین

والتكثير في النفع
في كل شيء من النفع
في كل شيء من النفع

والتكثير في النفع في كل شيء من النفع في كل شيء من النفع

والتكثير في النفع
في كل شيء من النفع
في كل شيء من النفع

بالأولى دانهای طب و فکور بعمل اید از موه در نهایت لذت و حلاوت
اگر مانند موه سر و چار و بودان لذتها که بنی آدم ازین موهها مینیا
فوت میشد پس حکم عظیم این مطامع لذت و راد و موهها برای تمتع ایشان
و التذاد و مقروض ساخته تفکر کن در انواع تدبیر عظیم قدیر و احسان
شجر بد وستی که سالی یک مرتبه میبرد و حرارت غیره در چوبش محسوس
نیهان میگرد و متولد میگردد در آن مواد موهها پس در فصل و بیج و فله
میشود و حرکت میاید و انواع فواکه را برای تو حاضر میسازد هر موه
در و فکش چنانچه در ضیافتها هر خطه حلوائی لطیفی و طعام ظریفی نزد
تو او رند چون نیک فامد کنی در خان باور و انواع لطایف بی شمار یکف
کنند اند و نزد تو در از کرده اند و در حق باغ شاخهای گل حبههای
ریاحین و نسیم و یاسمین بدست برداشته اند که هر یک که خواهی بر کنی
اگر عقل داری چرا میزبان خود را ندیشناسی و اگر هشیاری چرا اصناف این
الطاف را ندیده ای و شکر و بی غمت خود را نمیکزای این همه اطعمه و ثمن
و ریاحین و ازهار و فواکه و لوان و اطعمه و فواکه در باغ و بستان و کوه و طا
برای تو مهیا کرده و تو منکر احسان و عیاضی و زمان اوئی و بجای شکر کن
و باغمت عصیان بجای اودی و عبرت بیک خلق افار و آنچه در آن هویدا
کر دیده از آثار قدرت کنیم غفار بدستیک در میان آن مانند ناله از نیک

والتكثير في النفع
في كل شيء من النفع
في كل شيء من النفع

والتكثير في النفع
في كل شيء من النفع
في كل شيء من النفع

دوره
اعرف
مرا

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

و مع ذلك استحقاقها بآنچه که از آن آلات و ادوات و درها و پنجره ها بعمل
توان آورد و نیز که اگر مانند سنگ حکم و سنگین بود در سقفها بکار
نمی توانست برود و درها و کرسیها و صندلیها و امثال آن از آن نمی توانست
ساخت و از مصالح عجیبه که در چوب و تنه اشکال است که بر روی
حی استند و از آن کشتیها بعمل آید که مانند کوه از بارهای کران در
آن جا می بندهند و از شهر به شهر نقل می کنند باین هایت خفقت مؤنه و حسا
و اگر این می بود که در مردم دشوار می شد و حمل و نقل بسیار از آن
که بدون کشتی نقل آنها می شد و نیست باین شوار است تا مگر کن در
حقایق و ادویه که هر یک از یک علم برای افزیده و خاصیتی بخشد یکی
در عروق و اعماق و مفاصل بدن نفوذ می کند و واد غلیظه سودا و
و بلغمیه را می کشد و دفع می کند مانند شاه تیره و اقلیم و در یکی
بادها و اذخ می کند تا سکنج و دیگری در مفاصل و استخوانها و با تجلیات
کی این خاصیتها و قوتها و ادراکها و داده بغیر آنکه اینها را افزیده است
برای حکمت عباد و کی منطق منتظر ساخته مردم و که این منفعته را در دنیا
هست بغیر آنکه این منافع را در اینها داده و کی می تواند بود که مردم
و اتفاق اطلاع بر این منافع جلیله را می نمایند و اگر تسلیم کنیم
که انسان بعقل و تجربه باین خواص منتظر تواند شد چنانچه اربابان میگویند

در ادوات و درها و پنجره ها
در ادوات و درها و پنجره ها
در ادوات و درها و پنجره ها

در ادوات و درها و پنجره ها
در ادوات و درها و پنجره ها
در ادوات و درها و پنجره ها

در ادوات و درها و پنجره ها
در ادوات و درها و پنجره ها
در ادوات و درها و پنجره ها

شکایات کلیه بجهت
زرد و کوفتگی آن در کجا

۱۴۳
از مجموع این سنسکات و همچنین
نقطه روحی امده که گاه و

چگونه متفطن میشوند بدو و الهام خالق آن ها چنانچه بعضی از دوزخ
مدا و می کنند جراحت خود را بیهوشی از عقاب و صحت یابند و بعضی از
طیور اگر قبضی و طبعشان بهم برسد بایر و یا حقن میکند و باعث
اطلافتشان میشود و امثال این بسیار است شاید باشد که در منفعت
این گیاه فراوان کرد و در دشت و هامان میروید و در مکانی چند که انبی
اندیشی هم نمیشد و مکان کنی که زیادی است و احتیاجی بان نیست و چیز
است بلکه غذای وحشیان است و از آنش علف پرند گانست
چوب و شاخش همز مسافران و شهر با نیت و بسیای از آن بهره
امراض بد است و بعضی بوستها از ادب باغی میکند و بعضی متاعها
نک میکند و شباه اینها از فصلیه های بسیار است مگر نمیدانی که
خیس تر و بی قدر تر از گیاهها نیز است و مانند آن و در انواع آن
منفعتها هست مثل آنکه کاغذ از آن میسازند و یادشاهان و
بمایابان محتاجند و حیض از آن میسازند که هر صنف مردم آنرا
بکار میفرمایند و غلافها و برای محافظت خروف ابکینه و غیر آن می
و ظرف که در صند و قها کنند و در میانش بر می کنند که نشکند و شباه
این از منافع در آن بسیار است پس عبرت بگیر از این مشاهدات
از اصناف منفعتها در صغیر و کبر خلق و اینچه قیمت دارد و اینچه قیمت

میکشند و مثل و اینچه
شد که چون از قهشیا
است این روغن در دست
است بسیار است
سج بلبیل می رسد
فراخ در دشت

از اینها
آن میگویند و در وقت
و هر یک از اینها
بنای آن که در اینها
گشته تا با یکدیگر
اینها یافتند و سنسکات
در آن

در آن
در آن
در آن
در آن
در آن
در آن
در آن
در آن
در آن
در آن

تذکرہ فیضیہ

المجلد الرابع عشر في مناقب

دردان / دودان / دویم / دوم

ندارد و از عذبه ایشان و سر کین کجوانامت چیزی خستیدن و حقیر
نمیا شد که اکثر آنها را بدناشت بخاست و جمع کرده اند و نفع آنها در دنیا
و بقول و خضر اودت و فواکه بر تبه است که هیچ چیز با آن بر آیری نمیکند
حتی آنکه هیچ از سبزه ها بصلاح نمیا بد و نمو نمیکند مگر بیداره و سر کین
که همه کس آنها را بخس و قد و پشته و ند و ند و یکشان بیداره و بد آنکه
منزلت و منفعت هر چیز در خور قیمتش نمیا شد بلکه در قیمت و دوا
نمیا شد یکی باز او کسب و تجارت و دیگری بازاری علم و معرفت پس چیزی که
قیمتش کم باشد و بایب علم و معرفت و استدلال و اعتبار از این جهت
مشمار و اگر طالبان بهمیا بدانند که عذر کجی و منفعت دارد برای ایشان
هر آنکه بخزند از این بکران برین ثمنها مفضل گفت که چون سخن باینجا افتاد
وقت زوال شد و مولای من بسوی نماز خواست و گفت فردا بامداد این
من بیا انشاء الله من بمنزل خود مراجعت کردم با عالم عالم سر و داینها
با اینج مولایم بمن بختید از این علم و معرفت و منعم حقیقی را شکر کرد
بر این نعمت شکر بامید و عده صباغ انواع شادی و ادبیا ح بر فر آورد
بجلسه چاهار عن مفضل گفت که چون روز چهارم شد بامداد
بخدمت مولای خود شرفتم چون رخصت و خول یافتم بدو زانوی ادب
در خدمت امام رفیع الشان شستم پس فرمود که از ما استیجید و بفرمایند

دوران دره بخاد که بر آن
جاده مردم این چنین بنام
دو نفر که این بخاد از
نایب نفست و نقطه
نیمه دیگر در صفا

منقول شد شکافی از آن
و یکسری دیگر از آن

منطق حاصل شود و یک
خاسته و یک خاسته
بر آن که قواعد و تئوری
منطق و منطق و منطق
منطق و منطق و منطق
خود بخیر و داد و منطق
که اینها و اینها و اینها
بصورت و اینها و اینها
چون اینها و اینها و اینها
ان که اینها و اینها و اینها
منطق و منطق و منطق
و منطق و منطق و منطق

بدرستی که در این عالم میسر است و در این عالم
 جوهری که در این عالم میسر است و در این عالم
 جوهری که در این عالم میسر است و در این عالم
 جوهری که در این عالم میسر است و در این عالم

آنکه میگویند و در این عالم میسر است و در این عالم
 ملاحظه که در این عالم میسر است و در این عالم
 فایده که در این عالم میسر است و در این عالم
 که در این عالم میسر است و در این عالم
 سخن میگویند و در این عالم میسر است و در این عالم
 ملحدان فانی که در این عالم میسر است و در این عالم
 میشود و در این عالم میسر است و در این عالم
 زراعتها و میوهها و در این عالم میسر است و در این عالم
 تدبیر و مشی که در این عالم میسر است و در این عالم
 که در این عالم میسر است و در این عالم
 وفات و حوادث در این عالم میسر است و در این عالم
 یا زمین باب فرود و در این عالم میسر است و در این عالم
 و غیرها و چشمها و در این عالم میسر است و در این عالم
 مورد که در این عالم میسر است و در این عالم
 جانی شود که در این عالم میسر است و در این عالم
 ملخ و امثال اینها چاره ای در این عالم میسر است و در این عالم
 که در این عالم میسر است و در این عالم

بدرستی که در این عالم میسر است و در این عالم
 جوهری که در این عالم میسر است و در این عالم
 جوهری که در این عالم میسر است و در این عالم
 جوهری که در این عالم میسر است و در این عالم

بدرستی که در این عالم میسر است و در این عالم
 جوهری که در این عالم میسر است و در این عالم
 جوهری که در این عالم میسر است و در این عالم
 جوهری که در این عالم میسر است و در این عالم

بدرستی که در این عالم میسر است و در این عالم

بدرستی که در این عالم میسر است و در این عالم
 جوهری که در این عالم میسر است و در این عالم
 جوهری که در این عالم میسر است و در این عالم
 جوهری که در این عالم میسر است و در این عالم

لذات بهشت و ساند چه ضرر رساند باو که مستحق ثواب نباشد
او را بر حسنات ستایش نکند جواب گوئیم که شما عرض کنید بر مرک
که بد نشوید حق است صحیح باشد و بدنتم و وفا هیت بهشتیند و دیگر ای بابا
عیش را اخلاص کند بدون سعی و املی و استحقاقی یا قبول این امر میکند
طبعش و این حالت خبیثش را خنثی میشود اگر جفاش سلیم است البته
باند که بختی که باندک سعی و حرکت بیابد را خنثی تر خواهد بود از آنکه بفر
سید او بدون سعی و استحقاق بدستش آید هم چنین بجام آخر مبارک
باید که باندک سعی و حرکت بیابد را خنثی تر خواهد بود از آنکه بفر

ولا عيب في هذا فكل من دخل الدنيا
كله لا يروى من شجرة في
الارض من شجرة الحكيم جان
نفسه في شجرة الحكيم جان
كيف كانت تثبت هذه
انظر الطول والادراج لفظ
في البحر الماصف فانظر الى
كل من خلقه كيف سبق
منه افعالات

خلق الوقت فخلق في وقت
 من الخلق فخلق في وقت
 من الخلق فخلق في وقت
 من الخلق فخلق في وقت

[illegible]

در او نشد از زندگی سؤل همیشه فدا و از وی مرگ میکنند که از مشقتها
 دنیا راحت یابند اگر گویند ملائ از حیوة بسبب مکاره و بقیهای دنیا
 اگر بقیهای و المهارا از ایشان بردارند از وی مرگ خواهند کرد جوابش
 آنست که گفتیم که اگر چنین میبودند ایشانرا طغیان میفرمودند که خود
 بدین و دنیا را ایشان و دیگران داشتند اگر گویند که بایست که توالد و
 ناسل میان ایشان نشود تا به عمر رسد مساکن و معاش ایشان نشد
 نشود جواب گوئیم که در این صورت که خلق از نعمت حیوة و تمتع بعمه های
 دنیوی و اخروی واجب خیرات مسفیض برکات محروم میمانند و جمیع نعمت
 مخصوص جماعت قلیل میبود که اول از بیدای عدم پسری وجود داخل
 شدند و نعمت خداوندی منت باید که عام باشد هر یک از مواد قابله
 ممکن بقدر قابلیت استعداد بهره مند گردند اگر گویند که بایست که
 اول جمیع افراد بشر که ناسل را در این عالم موجود شوند بیافریند و همه را در دنیا
 قیامت ندهد و بداد جواب گوئیم که همان مفسد آنکی مساکن و معاش
 میگرد و ایضا اگر توالد و ناسل نبود اسر کرتن خویشان بیکدیگر
 و اعانت کردن ایشان یکدیگر را نداشتند از طرف همیشه لذت و برکت
 زنندان و سر و بایشان میبود و رعایت حقوق پدر و مادر و اقارب و
 ثوابها که بر اینها است همیشه مفقود میشد پس آنچه گفتیم دلیل است

و تفسیر اینست که در این عالم
 و تفسیر اینست که در این عالم
 و تفسیر اینست که در این عالم

و تفسیر اینست که در این عالم
 و تفسیر اینست که در این عالم
 و تفسیر اینست که در این عالم

و تفسیر اینست که در این عالم
 و تفسیر اینست که در این عالم
 و تفسیر اینست که در این عالم

و تفسیر اینست که در این عالم
 و تفسیر اینست که در این عالم
 و تفسیر اینست که در این عالم

من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويغشيه
من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويغشيه
من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويغشيه

انما انما رزقها طما كذا رزاقها الات بغیر آنچه تقدیر کرده است باین
موانع هم که منافعت برای محض خطا است و شاید کسی طعن کند بر این
تعلیل که این جهت دیگر و گوید که چگونه نظام این عالم بتدبیر باشد و حال
آنکه می بینیم در این دنیا مملکتی از ظلم و فساد است قوی بر ضعیفان ستم
می کند و مخالفان را بر غضب می پیکند و غفای اموال اقویان می گرداند و ضعیفان
فقر و مبتلا باشند و فاسقان به عافیت و رغبت می کنند و آنست که کسی که
مرتکب فواحش و معاصی شود بر وی عقوبت با و نمیرسد و اگر در عالم
مدبر می بود باید تنبیهای روزی و رزاقان یا بند و بیدان محروم کردند و
اقویان توانستند که بر زبردستان جور و ستم کنند با ایشان که هر که مرتکب معصیه
شود بر وی عقوبت از اینها بداند و منجر گردد و موجب تنبیه دیگران گردد
جوابش آنست که اگر چنین می بود ضعیفانی که انسان را بر مایه حیوانات
است که کارها را از وی اراده و انبیا را بر بعضی تحصیل رضای که در عقاب
بخل او زند اعتقاد بمشروبات اخروی داشتند باشند و بان جمله ایشان
بطاعات و ترک منهیات نمایند بر طاعت همیشه و مردم مانند ایشان
می بودند که ایشان را ساعت بساعت بتجویف عصا و ناز و نیاز و تطبیع
عنف و دانه کار فرمایند و هیچ کس از وی یقین بشواید و عقاب اخروی
کار نمیکرد و باین سبب ایشان از خدا انسانیت بیرون می رفتند و بمنزله

من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويغشيه
من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويغشيه
من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويغشيه

من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويغشيه
من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويغشيه
من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويغشيه

که در این

من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويغشيه
من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويغشيه
من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويغشيه

هو كان مستحقاً كما كان في الدنيا
 وحينئذ ان يستحق لك ثم لا يستحق في الدنيا
 انما يستحق في الدنيا واما في الآخرة
 انما يستحق في الآخرة واما في الدنيا

بهایم وچه دارایان میشدند و مدار عمل ایشان بر نفع و ضرر عاجل
 میشد و از ثواب اجل غافل میکردیدند و ایضا صاحبان عمل ایشان
 نیز کردند مگر برای فراموشی و روز و سعادتی نیا و کسی ترك ظلم و فواحش و
 محاصی نمیکرد مگر از ترس عقوبتی که همان ساعت بر او نازل شود تا
 جمیع اعمال عبادی را حاضر جباری میشد و بقیه این آخرت مطلقاً
 مشوب بنور و مستحق ثواب عقی و بقیه این روز جزا نمیشدند تا آنکه
 این اموری که بقیه این کتبه ذکر کرد و از فقر و غنا و غایت و بلا چنان
 نسبت که همیشه در خلاف قیاس امجاری باشد بلکه گاهی بر وفق کار
 او جاری میشد و چنانچه میدیدیم بسیاری از صاحبان مال فراوان را
 به فسادیت و فساد گاهی میکشیدند برای آنکه مردم را نکتند که گناه همیشه
 در غفلت و ابرار پیوسته و در غفلت این باعث شود که مردم اختیار
 شر بر صلاح کنند و بسیاری از فساد چون فسق ایشان بنمایند
 و بر ایشان بر مردم و بر خود بسیار شد و دنیا با ایشان عقوبت
 عظمی نازل میشد و چنانچه عزیز جبار فرعون و احاطه بشو و بفرق هلاک
 کرد و بخت نصر و هلاک کرد و بابیس و اکشت و اگر عقوبت بعضی از امرا
 و مشورتی جمعی از اعیان را برای مصالح بسیار انجام میداد و افراد و خوب
 بطلان فلک و عزیز جبار نیستند زیرا که بعضی از پادشاهان زمین کاهست

انما كان الناس
 انما كان الناس
 انما كان الناس
 انما كان الناس

انما كان الناس
 انما كان الناس
 انما كان الناس
 انما كان الناس

انما كان الناس
 انما كان الناس
 انما كان الناس
 انما كان الناس

[illegible]

ذین است تعجب کن ای مفضل از گروهی که حکم نمیکند بر صناع عجب
 با خطا با آنکه می بینند که طبعیان خطای بسیار میکنند و عالم باها با آنکه
 هیچ چیز از امر ممل نمی یابند بلکه تعجب کن از احوال گروهی که دعوی
 حکمت میکنند و چون محتوای د ر امری از امور عالم برایشان مخفی ماند
 زبان می کشانند مذمت خالق تعجب است از که انبی خود را که دعوی
 اسرار میکنند و چون بعضی از شواهد حکمت در خلقت اشیا را و مخفی ماند
 نسبت داده است خلق را بخطا و خالق را بجهل تبارک الله اعلم الکبر و
 سبحان الله العلی العظیم و از همه عجب تر ملاحظه معطله اند که میگویند
 بحر ادراک چیزها را که بنقل در دنیا آید و چون حقیقتی را باحواس ظاهر
 ادراک نکنیم افراد بوجودش نمیکیم و چون گویند با ایشان که خدا بعقل
 مدبرک نمیشود میگویند که چون میتوانند بود که چیزی بعقل مدبرک
 نکرد و جواب گوئیم که او بالا از مرتبه خود ادراک نمیتواند کرد و بدان
 شرایط رؤیت نمیتوان دیدیم چنین بالا از مرتبه خود ادراک نمیتواند
 کرد بددستی که اگر سنگی به بینی که در هوا بلند شد میدانی که اثر شخصی آنست
 است این علم نه از راه دیده است بلکه عقل حکم میکند که سنگ بخود
 خود بالا نیند و نمیتوانی که بعد از اینجا عاجز است و عقل حکم میکند و هم
 چنین عقل نیز در معرفت خالق حلی دارد که از آن نمیتوان گذشت و

الاقدم والنور الاعظم
 العالي العالم نور الجلال
 والاكرام ومُنشئ الافام
 ومُضَيَّ العوالم والدُّو
 وصاحب السر المستود
 الغيب المحض والاشهر

الْمُخْفُونَ وَالْعِلْمُ الْمَكْنُونُ
وَصَلَوَةٌ وَبَيِّنَاتٌ
مُبِينَةٌ وَبَيِّنَاتٌ
الَّتِي نَبِغَتْ بِأَرْزَاقِهَا
وَأَتَتْهَا مِنَ الْمَلِكِ
الْمُخْفِيَةِ فَعَلِيَّةٌ
عَنِ الْإِسْلَامِ

منه الملك
عن أبي بصير عن الصادق عليه السلام
قال من باع نفسه بالخطيئة لم ينجسها

فانما اوقاف اركان يفتقر
 ان لا يكون محمورا على
 الشتمات مستغفرا للثوار
 عباد ان يصبر الكفاية
 والملة قبل عصر الخلفاء
 على امرهم ولا يفتقر
 ان يجلس منها ولا يفتقر
 يحتاج اليه بالاسم ولا
 استحقاق فانضوا بالقبائل
 ذلك بل يستحقون الشكر
 مما يناله بالاسم ولا

و در یواریها پنهان میشوند از رعیت خود بد که عنایت داشت که
ذات مقدس از آن لطیف تر و رفیع تر است که عقل ادراک
او تواند کرد چنانچه نفس فاضله که یکی از مخلوقات است ادراک
آن بفکر و نظر نیست اگر گویند که پیرا لطیف و متعالی است
از ادراک او تمام گوئیم که چیزی که متعلق هر چیزی باشد باید که در
صفات مباین هر باشد و بلند تر از هر چیز باشد اگر گویند که سببه
معنی دارد لطیف بودن و متعالی بودن او جواب گوئیم که سوالی
که اشیا کنند و طلب معرفت آن نمایند چهار وجه میتواند بود
اول آنکه بدانند موجود است یا نه و دوم آنکه بدانند حقیقت ذاتی
سیم آنکه بشناسند چگونه صفات او را چه آثارم آنکه بدانند
علت و غایت وجودش را و چه چنان از این وجوه را در خاطر نتوان
داشت بغير آنکه وجود است و اما که ذات یا که صفات پس دانستن
انها از محال است و طلب معرفت در این مقام ساقط است زیرا که خدا و
جل شان علت همه چیز است و او را علت نیست و غایت در پیچید
نیست باشد که معلول علت باشد و علم ادبی بآنکه خدا موجود است
مستلزم آن نیست که حقیقت و چگونه آنرا بداند بلکه در قطع
وجود تصور بوجهی از وجوه کافیست و هم چنین امور و حقایق طیفه

و در یواریها پنهان میشوند از رعیت خود بد که عنایت داشت که
ذات مقدس از آن لطیف تر و رفیع تر است که عقل ادراک
او تواند کرد چنانچه نفس فاضله که یکی از مخلوقات است ادراک
آن بفکر و نظر نیست اگر گویند که پیرا لطیف و متعالی است
از ادراک او تمام گوئیم که چیزی که متعلق هر چیزی باشد باید که در
صفات مباین هر باشد و بلند تر از هر چیز باشد اگر گویند که سببه
معنی دارد لطیف بودن و متعالی بودن او جواب گوئیم که سوالی
که اشیا کنند و طلب معرفت آن نمایند چهار وجه میتواند بود
اول آنکه بدانند موجود است یا نه و دوم آنکه بدانند حقیقت ذاتی
سیم آنکه بشناسند چگونه صفات او را چه آثارم آنکه بدانند
علت و غایت وجودش را و چه چنان از این وجوه را در خاطر نتوان
داشت بغير آنکه وجود است و اما که ذات یا که صفات پس دانستن
انها از محال است و طلب معرفت در این مقام ساقط است زیرا که خدا و
جل شان علت همه چیز است و او را علت نیست و غایت در پیچید
نیست باشد که معلول علت باشد و علم ادبی بآنکه خدا موجود است
مستلزم آن نیست که حقیقت و چگونه آنرا بداند بلکه در قطع
وجود تصور بوجهی از وجوه کافیست و هم چنین امور و حقایق طیفه

و در یواریها پنهان میشوند از رعیت خود بد که عنایت داشت که
ذات مقدس از آن لطیف تر و رفیع تر است که عقل ادراک
او تواند کرد چنانچه نفس فاضله که یکی از مخلوقات است ادراک
آن بفکر و نظر نیست اگر گویند که پیرا لطیف و متعالی است
از ادراک او تمام گوئیم که چیزی که متعلق هر چیزی باشد باید که در
صفات مباین هر باشد و بلند تر از هر چیز باشد اگر گویند که سببه
معنی دارد لطیف بودن و متعالی بودن او جواب گوئیم که سوالی
که اشیا کنند و طلب معرفت آن نمایند چهار وجه میتواند بود
اول آنکه بدانند موجود است یا نه و دوم آنکه بدانند حقیقت ذاتی
سیم آنکه بشناسند چگونه صفات او را چه آثارم آنکه بدانند
علت و غایت وجودش را و چه چنان از این وجوه را در خاطر نتوان
داشت بغير آنکه وجود است و اما که ذات یا که صفات پس دانستن
انها از محال است و طلب معرفت در این مقام ساقط است زیرا که خدا و
جل شان علت همه چیز است و او را علت نیست و غایت در پیچید
نیست باشد که معلول علت باشد و علم ادبی بآنکه خدا موجود است
مستلزم آن نیست که حقیقت و چگونه آنرا بداند بلکه در قطع
وجود تصور بوجهی از وجوه کافیست و هم چنین امور و حقایق طیفه

في هذا ربحاً عظيماً
 فبقوله ان الله تعالى
 في هذا ربحاً عظيماً
 فبقوله ان الله تعالى
 في هذا ربحاً عظيماً
 فبقوله ان الله تعالى

[illegible]

انهم قد تم من الدنيا والآخره
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده

فقير مبتلى والفاستق معافي موسع عليه ومن ركب فاستق اولئك
 فعزها لم يحتاجل بالعقوبة فلو كان في العالم نذير لجرمت الامور على
 القياس الفائم فكان الصالح هو المرفوق والطالح هو المخرؤم وكما
 القوي يمنع من ظلم الضعيف فاستحقك الخادم يحتاجل بالعقوبة ففقا
 في جواب ذلك ان هذا لو كان هكذا لذهب موضع الاحسان الذي فضل
 به الانسان على غيره من الخلق وحمل النفس على البر والعمل الصالح
 احتسابا بالمشواب وثقة بما وعد الله منه ولصار الناس بمنزلة الدواب
 التي يتاق بالعصا والعلف ويلعب لها بكل واحد منها ساعة مشاة
 ساعة فتستقيم على ذلك لم يكن احد يعمل على اليقين بثواب و
 عقاب حتى كان هذا يخرجهم عن حد الاستيئة الى حد البهايم ثم لا
 يعرف ما غاب ولا يعمل الا على الحاضر وكان يحدث من هذا ايضا ان
 يكون الصالح انما يعمل الصالحات للترق والسعة في هذه الدنيا و
 يكون الممنوع من الظلم والفواحش انما يعف عن ذلك لثقة بعقوبة
 تزل به من ساعته حتى يكون افعال الناس كلها تجري على الحاضر لا يشو
 شي من اليقين بما عند الله ولا يستحقون ثواب الآخرة والنجيم الدائم
 فهامع ان هذه الامور التي ذكره الطاعن من الغنى والفقر والحافنة و
 البلاء ليست بخاتمة على خلاف قياسه بل تدبى على ذلك كيانا والامر

بقيت حاشية
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده

بعض الاشياء بالعقوبة
 وان بعض الاشياء بالثواب
 الى ان لا يفرق بين
 منفع على العباد لا يمكن
 هذا انما يجلل الله
 فان مثل هذا قد يكون
 من ملوك الارض ولا

بما ان يكون الصالح انما يعمل الصالحات للترق والسعة في هذه الدنيا و
 يكون الممنوع من الظلم والفواحش انما يعف عن ذلك لثقة بعقوبة
 تزل به من ساعته حتى يكون افعال الناس كلها تجري على الحاضر لا يشو
 شي من اليقين بما عند الله ولا يستحقون ثواب الآخرة والنجيم الدائم
 فهامع ان هذه الامور التي ذكره الطاعن من الغنى والفقر والحافنة و
 البلاء ليست بخاتمة على خلاف قياسه بل تدبى على ذلك كيانا والامر

فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون

كما اظفنا لتفسير في خلق من خلقه وارتفعت عن ادراكها بالتفسير فان
فانوا لم اصف وتعالى عن ذلك خلقا كبيرا كان ذلك خطأ من القول
لانه لا يلتق بالذي هو الخلق كل شيء الا ان يكون مباحثا لكل شيء متعالي
كل شيء سبحانه وتعالى فان قالوا كيف يعقل ان يكون مباحثا لكل شيء
عن كل شيء سبحانه وتعالى قبل لم الخلق الحق الذي يطلب معرفته من
الاشياء هو اربعة اوجه ولما ان ينظر موجود هو ام ليس موجود
الثاني ان يعرف ما هو في ذاته وجوهره والثالث ان يعرف كيف هو
صنعه والرابع ان يعلم لما لا يراه علة فليس من هذه الوجوه شيء يمكن
المخلوق ان يعرف الخالق بحق معرفته غير انه موجود فقط فانا قلنا وكيف
وما هو فيمنع علم كنهه وكما لمعرفة واما لماذا هو فاقط في صنعه الخالق
لانه جلت شأوه علة كل شيء وليس شيء بعلة ثم ليس علم الانسان بانه موجود
موجب ان يعلم ما هو وكيف هو كما ان علمه بوجود النفس لا يوجب ان يعلم
ما هي وكيف هي فكذلك الامور الروحانية اللطيفة فان قالوا فانه لا يقدر
من تصور العلم عنه وصفا حتى كانه غير معلوم قبل له هو كك من جهة ذات
العقل معرفة كنهه والاحاطة به وهو من جهة اخرى قريب من كل قريب
استدل عليه بالدلائل الشافية فهو من جهة كالاوضح لا يخفى على احد
كذلك العقل اجماعا بالاشواهد ومستور بذاته فاما اصحاب الطبائع

فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون

من القدر ما لا تعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون

فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون

وینج حکم فرمود که این
 اوصیای من عبد الله علیهم السلام را که گفتند و فرمودند
 و بعد از من ای برادران و اصحاب من و شما که
 و این برادران و اصحاب من و شما که
 و این برادران و اصحاب من و شما که

پنجیہ سنیت
ایک ایک بو یک
از غلام
پنجیہ اور دست
روشنکار اور ابا خود
میدان

کما یستحب من یجوز فی الخضر و غیره
و یجوز فی الخضر و غیره
و یجوز فی الخضر و غیره
و یجوز فی الخضر و غیره

بیاورد و در آنجا که ایستاده بود
من از این سخن خجسته شدم
نشد پس گفت که ای گروه
روافض بنمایید که چگونه
چگونه می توانی این را بدانی
شعبه دبیران را در فلک بگو
دلیل خودی او در فلک بگو
البته از روی بیعت و ریا

کتابخانه دار بعد از آن
تجارت غیر است که در آن
همه را نمود که از آن
در یک کسب و کار از آن
از او در حدیث و سنن
فکر اندازد و در هر
و بیکی که خوب و بد
منظری این گفتنیست که
تا که خوب که هر چه
مؤیدان نقل کرده اند که

و اینست که در این کتاب مذکور است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند

شدن حضرت قائم آل محمد افضل گفت که ای سید پس مژدهای دیگر
بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسو مدینه جدّم رسول خدا و چون دم
مدینه شود امری عجیب از او بظهور آید که موجب شادی مؤمنان
و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون
باز قبر جدّم را بخواهد و رسد گوید که ای گروه خلاق این قبر جدّم رسول
خدا است گویند بلی امّ مژدهای آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن
کردند گویند پدر و همسر او ابو بکر و عمر حضرت صاحب رخصت و خلو
افزوی مصلح پرسد که کیست ابو بکر و کیست عمر و چه سبب ایشانرا
در اینجا مدفون شده پرس مردم گویند امّ مژدهای آل محمد غیر از ایشان کسی در اینجا
مدفون نیست ایشانرا برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول
خدا بوده اند و پدر و زن آنحضرت بودند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر
بیند ایشانرا بشناسد گویند بلی ما بصفت همیشه باشیم باز فرماید که آیا
کسی شک دارد و اینکه ایشان در اینجا مدفونند گویند نه پس بعد از سه روز
امّ فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو را بآب
نازه بیرون آورند بجهان صورت که داشته اند پس بفرماید که گفتی ما را از
ایشان بکشایند و ایشانرا بخلو کشند بر دخت خشتی پس برای امتحان خلو

و اینست که در این کتاب مذکور است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند

و اینست که در این کتاب مذکور است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند

و بنف فروزاید با چهل و شش هزار چن و سیصد و پینزده تن از فقبا منفعل
پرسیده که زو را که بغداد باشد دانوشه چگونه خواهد بود و زو را که محل انفس
و غصب الی خواهد بود ای و کسی که در اینجا ساکن باشد از جمله های زو و
سرنج و عمل های مغرب که از نزدیک و دور متوجه آن میکرد و الله که بر آن
شهر نازل شود احسان عذاب نماید که بر اثر طایفه گذشته نازل شده است غذا
چند بر اینها نازل شود که چشمها باندیده باشد و گوشها شنیده باشد و طوقا
که بر اهلسن نازل خواهد شد و آن شهر پیش خواهد بود و الله که مکتوبی خیا
ایمان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانه ها و تصرف ایشان
بهشت است و دخترانش حورالعین اند و پسرا نش و ولدان بهشتند و مکان
کنده خدا و زوی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود
در آن شهر از اقرب خدا و رسول و حکم بناحق و کواهی باحق شراب خورد و زنا
کردن و مال حرام خوردن و خواندن باحق و بیعتن انقدر که در تمام دنیا انقدر
نباشد پس خدا شراب کند از اینها و نشه ها و لشکرها بر تیر که اگر کسی که زود
نشان دهد که اینها زمین است و شهر است پس خروج کند جوان خوش روی و حسنی
بجانب دیلم و قرظین و با او از بیض نند کند که بفریاد رسید ای ال محمد مضطر
بپاوه که از شما یای میطلبید پس اجابت نماید و را بکنج های خدا و طالقان
چرا که آنها که از طلا و نقره بلکه مردی چند مانند پاره های آهن درختا

و بنف فروزاید با چهل و شش هزار چن و سیصد و پینزده تن از فقبا منفعل
پرسیده که زو را که بغداد باشد دانوشه چگونه خواهد بود و زو را که محل انفس
و غصب الی خواهد بود ای و کسی که در اینجا ساکن باشد از جمله های زو و
سرنج و عمل های مغرب که از نزدیک و دور متوجه آن میکرد و الله که بر آن
شهر نازل شود احسان عذاب نماید که بر اثر طایفه گذشته نازل شده است غذا
چند بر اینها نازل شود که چشمها باندیده باشد و گوشها شنیده باشد و طوقا
که بر اهلسن نازل خواهد شد و آن شهر پیش خواهد بود و الله که مکتوبی خیا
ایمان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانه ها و تصرف ایشان
بهشت است و دخترانش حورالعین اند و پسرا نش و ولدان بهشتند و مکان
کنده خدا و زوی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود
در آن شهر از اقرب خدا و رسول و حکم بناحق و کواهی باحق شراب خورد و زنا
کردن و مال حرام خوردن و خواندن باحق و بیعتن انقدر که در تمام دنیا انقدر
نباشد پس خدا شراب کند از اینها و نشه ها و لشکرها بر تیر که اگر کسی که زود
نشان دهد که اینها زمین است و شهر است پس خروج کند جوان خوش روی و حسنی
بجانب دیلم و قرظین و با او از بیض نند کند که بفریاد رسید ای ال محمد مضطر
بپاوه که از شما یای میطلبید پس اجابت نماید و را بکنج های خدا و طالقان
چرا که آنها که از طلا و نقره بلکه مردی چند مانند پاره های آهن درختا

و بنف فروزاید با چهل و شش هزار چن و سیصد و پینزده تن از فقبا منفعل
پرسیده که زو را که بغداد باشد دانوشه چگونه خواهد بود و زو را که محل انفس
و غصب الی خواهد بود ای و کسی که در اینجا ساکن باشد از جمله های زو و
سرنج و عمل های مغرب که از نزدیک و دور متوجه آن میکرد و الله که بر آن
شهر نازل شود احسان عذاب نماید که بر اثر طایفه گذشته نازل شده است غذا
چند بر اینها نازل شود که چشمها باندیده باشد و گوشها شنیده باشد و طوقا
که بر اهلسن نازل خواهد شد و آن شهر پیش خواهد بود و الله که مکتوبی خیا
ایمان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانه ها و تصرف ایشان
بهشت است و دخترانش حورالعین اند و پسرا نش و ولدان بهشتند و مکان
کنده خدا و زوی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود
در آن شهر از اقرب خدا و رسول و حکم بناحق و کواهی باحق شراب خورد و زنا
کردن و مال حرام خوردن و خواندن باحق و بیعتن انقدر که در تمام دنیا انقدر
نباشد پس خدا شراب کند از اینها و نشه ها و لشکرها بر تیر که اگر کسی که زود
نشان دهد که اینها زمین است و شهر است پس خروج کند جوان خوش روی و حسنی
بجانب دیلم و قرظین و با او از بیض نند کند که بفریاد رسید ای ال محمد مضطر
بپاوه که از شما یای میطلبید پس اجابت نماید و را بکنج های خدا و طالقان
چرا که آنها که از طلا و نقره بلکه مردی چند مانند پاره های آهن درختا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
وآلهم أجمعين اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد
الطيبين الطاهرين الذين هم خير البرية وأفضلها وأعزها وأحبها
وأكثرها جوداً وكرمات

و در این کتاب
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر

و هم چنین بر میگردد اندیک یک از امامان صاحب الامر و هر که یاری
ایشان کرده ناخوشحال شوند و هر که از ایشان کرده نا انکه پیش از آخرت
بغداد بخواری نیابت را کرده اند و در وقت ظاهر میشود تا ویل آن آیه
که میگوید که ترجمه اش گذشت که و نیز بدان تن علی الدین است خطه معنوی
ناخره مفضل پر سید که مراد از عیون و همانان در این ایچیت خست
فرمود مراد ابو بکر است مفضل پر سید که حضرت رسول خدا و اعین
المؤمنین یا حضرت صاحب الامر خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که
ایشان جمیع زمین را بگردند و پیشت کوه فاف و ایچ در خطا است و
جمیع دریاها نا انکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طوف نمایند
و دین خدا را در انجا بر پا دارند پس فرمود که کوشا میباید که مفضل از روز
که ما کرده امامان نزد خود رسول خدا ایستاده باشیم و بان حضرت
شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شد از این امت جفا کار بکند از وفای حضرت
و ایچ بر ما رسانیدند از تکذیب و رد کفهای ما و دشنام دادن و لعن کردن
ما و ترسانیدن ما و ابگشتن و بد کردن خلفای جور ما را از حرم خدا
و رسول بترهای ملک خود و شهید کردن بزرگواران و سرگردانیدن
ما پس رسالت پناه ما گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل شد
است بشما مگر ایچ بجز شما پیش از شما واقع شد پس ایستادند که حضرت امام

و در این کتاب
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر

و در این کتاب
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر

و در این کتاب
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر

و شکیان بکر در خانه نشسته است
و چون بدو خانه آمد و بکر را دید
از او پرسید که چرا در خانه نشسته است
و بکر گفت که در خانه نشسته است
و چون بدو خانه آمد و بکر را دید
از او پرسید که چرا در خانه نشسته است
و بکر گفت که در خانه نشسته است

و شکایت کند از ابو بکر و عمر که فکر از من گرفتند و چندان که چشمها را بشنا
افامه کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدا عمر گرفت
و در حضور و باجر و اندا و اب و دهان بخش خود را بران انداخت و پاره کرد
و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابو بکر و عمر
بستغیفه بنی ساعده و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر
من امیرالمومنین خصب کردند پس آمدند که او را به بیعت بزنند و ابابکر
کرد و هینرم بدو خانه مراجع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس
صد از دم که ای عمر این چه جرات است که بر خدا و رسول منمائی میخواهی که
نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت پس کن ایفا طهر که محمد حاضر
نیست که ملائکه بیایند و امر واهی از آسمان بیارند علی را بگو که بیا
و بیعت کند و کنه انش می اندازم و در خانه همه را میسوزانم پس من گفتم
خداوند بتو شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه
کافر شده اند و حق ما را غصب کرده پس عمر صد از دم که کفرهای احقا
و فاطمه را بکشد و خدا پیغمبری و امامت را هر دو را بشما نداده است و دست ما
شکست و در بر شکم من زد و فرزندم محسن نام ششماهه از من ساقط
شد و فرزند دیگرم و ابیاه و رسول الله دختر تو فاطمه را دروغ گویم و بیا
و ناز یانه بر او مینهند و فرزندش را میزدند و میگویند و خواستم که کیسویا

خواطر خود گفتم که اگر این
امام است پس اما فوج
دیگر است بن فاسق
لیاقت امامت را در دست
پیشتر او را میبستند
که شراب میخورد و قمار
بکشد و اینها را
میگویند و کینه و بغض
بپس من گفتم و تنه و تندی
بپس من گفتم و تنه و تندی
بپس من گفتم و تنه و تندی
بپس من گفتم و تنه و تندی

و شکیان بکر در خانه نشسته است
و چون بدو خانه آمد و بکر را دید
از او پرسید که چرا در خانه نشسته است
و بکر گفت که در خانه نشسته است
و چون بدو خانه آمد و بکر را دید
از او پرسید که چرا در خانه نشسته است
و بکر گفت که در خانه نشسته است

امام حسین و حمزه سید الشهدا باشد و از جانب پیا و جعفر طیار و حضرت
حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمومنین بود داشته و میاورند
فریاد گمان و حضرت فاطمه زهرا را فوت فرماید که ایست ترحم طاهر فطرت
از آن که بشما و عذر میدارند و مرا و زار است و میاید هر نفسی آنچه کرده است حاضر
گمراشته شد و آنچه کرده است از کار بد روزی کند که کاش میان او و آن گام
زشت فاصله دوری باشد پس حضرت صادق بسیار گریست و فرمود
که روش میباید دید که نزد ذکر این قصه گریان نکرد و مضطرب گریست و گفت
ای مولای من چه ثواب داد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غرضشانی اگر شیعه
باشد مضطرب پسندید یک چیز خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه بر خیزد و بگوید
خداوند را فاکن بوعده که نامن کرده در بابانی ها که بر من ظلم کردند و حق را غصب کردند
و مرا از دین و بیعت او زدند بستم های کبر جمیع فرزندان من کردند پس بگریزد
او ملائکه آسمانی های هفت گانه و طاعتان حشر الحی و مرده در دنیا است و هر که در دنیا
الشرع است شکی بر او نشود پس نه انداختی از گشتن کان ماه ستمکاران بر ما
و اینها که را ضعیف بودند بستم های ناممکن اند که هزار مرتبه در آن روز گشته شود و مضطرب
گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل اندیشند
که شما و دوستان شما و دشمنان شما را از روز زنده خواهند شد و گوید که
استینده اند سخن بجز ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سخن ما اهل بیت را

استینده اند سخن بجز ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سخن ما اهل بیت را

استینده اند سخن بجز ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سخن ما اهل بیت را

استینده اند سخن بجز ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سخن ما اهل بیت را

[illegible]

ختم شد ابو الی یازنی در خصوص حضرت فاطمه علیها السلام

[illegible]

مستحقين فقهه فيهم
الخير الذي فيهم
عليهم السلام

کن و مراد میان پیغمبران بسبب کما شیعیان و سوا ممکن پس حقیقتا الحاکمان
 جمیع شیعیان را بر حضرت بار کرد و همه را از برای آنحضرت از بدین مفضل
 بنیاد بکسیت کفایت یسید من اینها فضل خداست بر مایه رکت شمس
 امامان ما حضرت فرمود که ای فضل این مخصوص تو و امثال تشبیه
 شیعیان خاص را بحدیث و نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا
 و نیکت میطلبند و همان میجویند پس اعتماد بر این فضیلت مایه رکت
 ترک عبادت میکند پس ما هیچ فایده ای از ایشان نمیتوانیم رسانند زیرا
 حقیقتا میفهماید و شفاعت نمیکند مگر برای کسی که پسندیده باشد و
 شیعیان از خشیت الهی ترسانند فضل پر سید که این آیه که حضرت فرمود
 خواهد خواند که *لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ* علی الدین کلام آنحضرت بر همه دنیا هنوز غایت
 نشده اند و فرمود که ای فضل اگر بر همه حالات شده بود مذهب بود و نصفا
 و محوس و ضابطان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین پنهانند بلکه این سرور
 مهدی و جنت حضرت رسول خواهد بود این آیه نیز در آن زمان بکمال خواهد
 آمد و قالوهم حتی لا تكون فتنه و يكون الدين كله لله پس حضرت صادق
 فرمود که پس بر کرد حضرت مهدی پس گویند و حق سبحانه و تعالی از اسباب شکل
 ملخ از طایفه ایشان بیاورند چنانچه بر حضرت ابوبکر باوید و مکتب نماید بر احباب
 کتبیهای زمین از خلا و نفر و مظاهر فضل پر سید که اگر از شیعیان شایسته و قرضان

[illegible]

غمرة الاشكالات ومنع العوام من الكلام بحري بحري لصبيان غمرها
 الدجله خوفا من الغرق ونخصه الاقوياء ايضا في نخصه الماهر في
 السباحة الا ان ههنا موضع الغرور ووزلة القدم وهو ان كل ضعيف
 في عقله وليح من الله في كمال عقله فذاخر بنفسه ان يقدر بالقصور عن
 ادراك الحقائق كلها واما الاقتفاء في موضوعون ويغرقون في بحر الجهل
 من حيث لا يشعرون فالصواب المخلق كلهم الا الشواذ الذين لا يسمع المحرر
 الابواب لهم او ائتين ترجمه يعني ان بن جهمه منع كره اند علماء سلفه
 بحث و تقبيلش از سخن در مقام تقبيلش و زجر نكره اند ايشان مكره
 ضعفای عوام را و اما پيشوايان دين پس از برای ايشانست فروفتن
 در مظم اشكالات و منع عوام از علم كلام و تقبيلش در مسائل غايبه
 جاديت و بحري منع اطفال از كار دجله بعلت ترس و بيم از فروفتن
 ايشان در آب و نخصت اقوياء در تقبيلش و تحقيق شبيه است نخصت
 شخصه اكبر ما هراست در صفت شناكري در شناكري لكن بدو پيشي
 انجاست موضع عجب و غرور و محل لغزش قدم وان ايستند هر ضعيف
 العقل اميد دارد است از حق كه كمال عقل خود و طالب است از فيض او
 اينم چنانچه او نظر كننده و ناممكن كننده است و نفس خود در مرتبه خود
 بسبب آنكه نميداند تصور نفس خود را از فهم حقايق اشياء تمامها

واما قولنا وصال جان علم و ذکا پس خوض بیند بسیار و غرق میشود
 جهالات و ضلالات و جهنمی که مشهور به ایشان نمیشود پس صواب
 منع تمام خلقت است و خوض در غمها اشکالات مکرر و دوی شاد و نا
 کهجود نمیکند و غمانه و عصرها مکرر یک نفر از ایشان اصل و من تجاوز
 سلوان سلك السلف فی ایمان المرسل و تصدیق بحمل مکرر ما انزل
 الله و خبر به رسول که من غیر بحث و تفحص با اشتغال با الخوض به فقد اوقع
 نفسه فی شغل شاغل اذ قال رسول الله صلی الله علیه و آله حیث رای
 اصحابه یخوضون بعد ان غضب حشی حرمه و خبناه اینهذا امرهم فصر
 کتاب الله بعضه ببعض انظر و الی ما امرکم الله فافعلوا و ما نهکم عنه
 فانتهوا فیهذا انذیک علی من یح الحق و استیفاء ذلك شرعا فی کتاب قواعد
 العقاید فاطلبوا منه ترجمه یعنی و کتب که تجاوز کند طریقی را که ذکره اند
 گذشته کان در ایمان که فرستاده شده است و در تصدیق بحمل هر چیزی که
 فرستاده اند اشتغال و بجزر داده است بان رسول او بدون بحث و
 تفحص بسبب اشتغال بخوض در آن پس تحقیق که واقع ساخته است
 نفس خود را در شغل عظیم بجهت آنکه فرمود رسول خدا ص در وقتی که
 اصحاب خود را که خوض میکردند و سائلین بعد از آنکه غضب فرمود
 تا آنکه سرخ شد عارضه بارک و فرمود یا ایکن این ما مورد شده اید شما

یا دوفرم

می بیند کتاب خدا را بعضی از آن را بعضی دیگر نظر کند بچیزیکه امر فرمود
شمارا حقتنا ای بان پس بکینند انرا و چیزیکه نهی فرموده شمارا حقتنا ای
از آن پس ترک کنند آن را پس بدینست بنیید برسلوک طریق حقتنا ای جل
جله واستیغاث آن شرح کرده ایم ما انرا در کتاب قواعد العقاید پس
طالب کن او را و صلی الله علیه و آله محمد و آله المعصومین تمت بالخیر
والعافیه

فتم کتاب المستظا و قوید مع الدقین بحمد الله الملك الوهاب المبدی
والعالم الجبار الامیر الجنا المستطاع الامیر الاکابر والناظر القدوس الامیر
والاخیر الحاج البیّن محمد علی الشاهر الشیرازی بیدالکتاب شیخ
محمد حسن ایزد الحق الموفق المبرر الطاهر ملا علی عسکری الارستخانی الشیرازی

فی شهر ذی الحجه سنه ۱۲۹۲ و ۱۳۱۰ عشرین و ثلاثه بعد الحرام

و طبع فی مطبعه الحدی لواقعه الشیراز حقتنا ای و الاخر
علی بیدالکتاب الامیر الکامل الافاضل حیدر الجنا
الافاضل حیدر علی الناظر الشیرازی
اللهم اغفر لنا و لوالدینا
و لکل مسلمین
و لکل مسلمه
و لکل مسلمه
و لکل مسلمه

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

Amos

